[illegible]

۶۵۷۶-ن

۱۰۴۲

کتابخانه مجلس شورای ملی

تجدید شد ۱۳۸۲

کتاب: جنگ بیاض

مؤلف

موضوع: ۵۱۶۳

شماره ثبت کتاب

۶۶۶۱۹

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

ماکا انجا ہوک میں کورنی و کلان

کتیان ایکدن چوٹین میں دوبارہ

اور کہا ای جیو ای دل فگار

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

و در آخر سال لشکر از مشرق برآید و بقیه آفت
و دران سال بازارگان را سود بود اگر غره روز شنبه
افتد دران سال سرما سخت باشد رعد و برق بسیار بود
گوسفندان زیاده را بیند رنج و زحمت بسیار شود
و غله ارزان باشد آخر سال آفت رسد غله گران شود
خلق بمیرد و بر پادشاه دران سال لشکر شخص غلبه کند
اگر غره روز چهارشنبه افتد باد و باران بسیار شود
نباتات و نهال نیک بود میوه بسیار باشد
نرخ غله نه ارزان و نه گران بودن لشکر بیگانه زور آورد
مردم کشته شوند اگر غره روز پنجشنبه افتد باران
اندک بود سرما نرم و مرض تپ گرما و تابستان بسیار
مفاجات بیشتر بود و کودکان بسیار بمیرند
بسیار بود [illegible] خرید و فروخت برادر رسد آخر
سال غله گران شود در میان خلایق شور و شر باشد ٨١
آخر سال فسادی ظهور یابد اگر غره روز جمعه افتد
دران سال سرما سخت بود و باران اندک باشد شور
عظیم افتد و پادشاه مملکت بمیرد و خلل
عظیم روی دهد و کشتها آفت بسیار افتد

در باب خون گم کردن ماه گوید حضرت رسالت صلی الله علیه و آله و سلم

۱ اول ماه — مغفرت [illegible]	۲ دویم ماه — بزرگی آرد	۳ سیوم ماه — دیر دوع [illegible] آرد	۴ چهارم ماه — اندام آرد [illegible]
۵ پنجم ماه — [illegible] آرد	۶ ششم ماه — ورنج خوب شود	۷ هفتم ماه — توانگری آرد	۸ هشتم ماه — بیغیر [illegible]
۹ نهم ماه — خارش تمام آرد	۱۰ دهم ماه — قوت دل آرد	۱۱ یازدهم ماه — لرزه آرد	۱۲ دوازدهم ماه — کاهل آرد
۱۳ سیزدهم ماه — درد اندام آرد	۱۴ چهاردهم ماه — [illegible] آرد	۱۵ پانزدهم ماه — بیماری آرد	۱۶ شانزدهم ماه — [illegible]
۱۷ هفدهم ماه — همه رنج برود	۱۸ هژدهم ماه — قوت دل آرد	۱۹ نوزدهم ماه — دفع [illegible]	۲۰ بیستم ماه — درد سر آرد
۲۱ بیست و یکم — دفع بیماری آرد	۲۲ بیست و دوم — سودا آرد	۲۳ بیست و سیوم — ضعف آرد	۲۴ بیست و چهارم — اندوه آرد
۲۵ بیست و پنجم — [illegible]	۲۶ بیست و ششم — قوت [illegible]	۲۷ بیست و هفتم — دفع درد سر آرد	۲۸ بیست و هشتم — دفع درد اندام آرد
۲۹ بیست و نهم — دفع [illegible]	۳۰ سیم ماه — [illegible] بد و نیک		

تمام شد کار من تمام شد

بسم الله الرحمن الرحیم

تعویذ آخری چهارشنبه آخر ماه صفر
سَلَامٌ قَوْلًا مِنْ رَبٍّ رَحِيمٍ سَلَامٌ عَلَى نُوحٍ
فِي الْعَالَمِينَ سَلَامٌ عَلَى مُوسَى وَهَارُونَ
سَلَامٌ عَلَى إِبْرَاهِيمَ كَذَٰلِكَ نَجْزِي الْمُحْسِنِينَ
سَلَامٌ عَلَى إِلْيَاسِينَ سَلَامٌ عَلَيْكُمْ
طِبْتُمْ فَادْخُلُوهَا خَالِدِينَ سَلَامٌ هِيَ حَتَّىٰ مَطْلَعِ الْفَجْرِ
[illegible] آخری چهارشنبه آخر ماه صفر این تعویذ را
نوشته در جیب باید گذاشت تمام سال کیسه او
خالی نمیشود بلکه روز بروز افزود میشود
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَٰنِ الرَّحِيمِ
یا مستطیع یا اجهر
[illegible] تعویذ این اسما
نوشته در عمارت خانه و یا در جیب یا در دیوار خانه
[illegible] آتش [illegible] قایم [illegible]
اللهم صل علی محمد بعدد من صلی علیه وصل علی محمد بعدد
من لم یصل علیه وصل علی محمد کما تحب وترضی ان
یصلی علیه وصل علی محمد کما امرتنا بالصلوة
علیه وصل علی محمد کما ینبغی الصلوة علیه
هفت بند مولانا حسن کاشی رحمة الله تعالی علیه
بسم الله الرحمن الرحیم
السلام ای سایه خورشید رب العالمین — آسمان عز و تمکین آفتاب داد و دین
مفتی هر چار دفتر خواجه هر شش جهت — افسر هر هشت جنت اعظم امیرالمؤمنین
عالم علم سلونی شهسوار لو کشف — ناصر حق نفس پیغمبر امام راستین
مقصد تنزیل [illegible] مرکز اسرار غیب — مطلع تاویل و شاه متقی حبل المتین
[illegible] معنی فطرت باعث ایجاد خلق — سر اصل نسل آدم نفس خیر المرسلین
صاحب تیغ و قوت بالله [illegible] — قرة العین لعمرک نازش نوع [illegible]
در جهان [illegible] — برزمین از راه رفعت [illegible]
از رعایای [illegible] مستغفر — در ریاض نزهت طبع تو رضوان خوشه چین

کاتب دیوان قدرت موسی شکاف — پرده دار بام نصرت [illegible]
نقش بند کاف و نون از روی فطرت [illegible] — ناکشیده جز خط رضا [illegible]
ناشنیده از زوان جهد تا یا [illegible] — بی رضا مرحق ز تو حیدر [illegible]
مثل تو جز شیر ایزد در جهان [illegible] — ور بود ممکن نه الا رحمة للعالمین
آنکه مدحش خدا در مدح رسول الله بود — گر کسی مداح باشد هم رسول الله بود
ای خبیر از مصطفی نا بوده [illegible] — بسته بر مهر تو ایزد مهر حور العین
گر نه از مهر تو بودی صبح صادق را نفس — مهره مهر از گلوی صبح بر نارد فلک
هیبت بالا قدرت سپهر [illegible] — ای ز قدرت ستعار [illegible]
کاروان سالار جان [illegible] — چرخ را بر دست پیش [illegible]
گر شکوه صولت دستان [illegible] — مرغ روحش بیکیان از [illegible]
با شکوه صولت دستان [illegible] — در پر [illegible] عنقای [illegible] شکوه
ور شکوهت را [illegible] — از ره خفت کم [illegible]
گرد دل دریا شکوهت موج [illegible] — لجه گردون ازان گردان [illegible]
اندران میدان که مردان [illegible] — از پی مردی [illegible] از دست [illegible]

از میان مشرق میدان [illegible] — آیت رحمت [illegible]
نشتر شمشیر گردان روی [illegible] — جز طبیب [illegible] ساعد جان [illegible]
خلق هفت اقلیم گران روز [illegible] — از سر مردی [illegible] تا [illegible]
صورتی کرده مجسم [illegible] — لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
ای سپهر خلعت از فر تو زیور یافته — آفتاب سایه چتر تو افسر یافته
از غبار رهگذارت چرخ احترام [illegible] — کیمیا گر نسخه کو گوهر یافته
بر امید [illegible] دست [illegible] — نقش [illegible] بسته [illegible]
هر که دست [illegible] — از [illegible] دریا [illegible]
روز [illegible] دست دریا [illegible] — نسر طایر [illegible] فلک [illegible]
هر که [illegible] جان [illegible] — [illegible] چوگان زر [illegible]
آنکه اندر آفرینش [illegible] — رفعتت را آفرینش [illegible]
[illegible] قدر [illegible] — طایران سدره را [illegible]
آنکه دست [illegible] — دست [illegible] تا قیامت [illegible]
ساقی کوثر [illegible] — ای ز تو دریای فطرت [illegible]

با خدا و مصطفی را تی ... / از خدا و مصطفی ...
با صفا ... کرده ... / خاک غفلت بر جبین ...
گر نبودی ذات پاک آفرینش / تا ابد خوار ... بودی ...
ای معظم کعبهٔ اصل ... / قبلهٔ دنیا و دین جان ...
از نقود گوهر معنی ... / تا نهادی لب بصورت در ...
ای باستحقاق ... / تا نهاده پای تمکین در مکان ...
تیغ تو ابریست دریادل ... / تازه دارد ... مصطفی
تا سپهر ... / از تو روشن ... آسمان مصطفی
رهروان عالم تحقیق ... / ای زمین بوسی درست ... مصطفی
رفعت بالای ... / ور ... قدر تو آن مصطفی
گرچه در عالم باقبال تو شاهم ... / ... روزی ... مصطفی
لاف ... / ای ثناخوان ترا زیده از زبان مصطفی
عرض حاجت بر تو حاجت ... / حال اخلاص من ... مصطفی
از زبان خلق بر ناید صفات ذات تو / در بر آید نبود الا از زبان مصطفی

منت خلقم بجان آورد ... / ور رهان از منت خلقم بجان مصطفی
روی رحمت بر متاب ... / ... جان ... یا امیرالمؤمنین
ای ستوده ... / خوانده نفس مصطفی ... یا امیرالمؤمنین
... لعل اندر دل کان ... / ... یا امیرالمؤمنین
گر زمان ... / ... آزمایت یا امیرالمؤمنین
خازنان کان و دریا ... / روز بازار سخایت یا امیرالمؤمنین
آنچه عیسی ... / از لب معجز نمایت یا امیرالمؤمنین
خاطر ... شوریده خواطر ... / وصف ذات کبریایت یا امیرالمؤمنین
از نسیم باد نوروز ... / پیش خلق جان ... یا امیرالمؤمنین
با همه بالانشینی عقل کل ... / زیر شادروان ... یا امیرالمؤمنین
گر بدریا ... / گفته کان نجات ... یا امیرالمؤمنین
آنچه تو شایسته آنی ... / کس ... یا امیرالمؤمنین
ما همه از ... گدایی ... / ای همه شاهان گدایت یا امیرالمؤمنین
گر شایسته ذات تو ... / ... [illegible]

قسم انسانی چه ... / کافرینش بر ... بار ...
ای که فرمان قضا موقوف ... / زور دوران فلک ...
آفتاب آسمان در سایهٔ اقبال ... / پرتوی از لمعهٔ کوی ...
چشمهٔ از روی محیط آفرینش ... / قطره از لجهٔ دریای ...
آنچه از روی عالم امکان ... / صورت ده چند زان ...
با همه ... جبرئیل / با همه ... زبان ...
هر کجا در مجمع قرآن خدا آیتی / از کمال فضل ... شان ...
قبهٔ ... چرخ ... / مرغ تعظیم که ... بر بام ایوان ...
گوهر کاندر صمیم کان امکان ... / صورت اظهار آن موقوف ...
نسبت قدر ترا با اوج ... / زانکه اوج ... قدر ...
آنچه گردون را بدو ... / جز در ... کاخ ...
بر در دولت سرایت روی ... / با دل پر درد امید ...
درد پنهان پیش ... / عاقلی نبود ... درد ...
تا نجف شد ... آفتاب دین / خاک ... شرف ...

کعبهٔ اصلست ... / زانکه دارد عروة الوثقی دین ...
آفتاب آسمان دین امیرالمؤمنین / والی ملک ولایت عالم ... السلام
مبطل بنیاد بدعت ... / حاکم دین شریعت ...
سایهٔ لطفت ... جهان / صورتی بودی جهان ...
ای سریر سروری ... / وی جهان آفرینش ...
بر سپهر احترامت آفتاب ... / پر زمین ...
با شکوه طرهٔ دستار ... / تاج جمشیدی چه و تخت سلیمان ...
کانچه در تعظیم و تمکین سلیمان ... / اندکی بود آن هم از تعظیم ...
تیر تدبیری ترا پیوسته تقدیر ... / نه بهدف ... بیرون ...
نسبت با ... / گوهری پاکیزه جوهر ...
مثل تو جز مصطفی صورت ... / معنی ... [illegible]
نیمان روضات ... / میرسد آواز طبتم فادخلوها خالدین
نه نه تن پاک از همه پاک کنند / پادشاهان هفت افلاک کنند
خلقت ایشان تمام از نور است / دیگران سر بسر همه خاکند

ترجیع بند تصنیف میر ... الدین ... در شان حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
بامر مرتضی علی بسم الله الرحمن الرحیم علیه السلام
کوکب هر که منجلی باشد / بر لبش ذکر یا علی باشد
آن نبی علی ولی که در کونین / وصف القاش منجلی باشد
فاتح هفت قلعهٔ خیبر / شاه مردان علی ولی باشد
بحقیقت اگر نگاه کنی / حل هر مشکل از علی باشد
ذات او را از ذات پیغمبر / کرد و بینی ز روی باشد
دشمنی با چنین جناب کرم / خارجی را از جلی باشد
کعبه از مولدش منور شد / نه خفی این سخن جلی باشد
عیب پوشی که از دم تیغش / خصم را جامه منجلی باشد
مطلع اعتقادی دارم / که چو خورشید منجلی باشد
گرد و عالم پر از ولی باشد / پیر ما مرتضی علی باشد
حامی انبیا علی ولی است / همدم مصطفی علی ولی است
اول از اول اخر از آخر / ابتدا انتها علی ولی است

ابن عم رسول زوج بتول / افضل اوصیا علی ولی است
باب سبطین ... / رهنمای هدی علی ولی است
... ولایش کسی ولی نشود / مرجع اولیا علی ولی است
واقف راز کردگار جهان / جز رسول خدا علی ولی است
شافع هر خطا بروز جزا / دافع هر بلا علی ولی است
در در کوع ... / از کمال سخا علی ولی است
گو مسیحا ... / درد ما را دوا علی ولی است
گرد و عالم پر از ولی باشد / پیر ما مرتضی علی باشد
کس ... خدا است / فخر ما دین مصطفی است ...
از ولائی علی ولی شده ام / شاه ما شاه اولیاست ...
هر کسی ... / ... ما مرتضی است بس
گر بهشت است خانهٔ رضوان / منزل ما بکربلاست بس
از متاع جهان ولی دارم / این تجمل علی ماست بس
اهل صورت کی و ما ز کجا / ... ما ... آشنایست بس

سحر فرعونیان بما چه کند — حرز ما اسم ایلیا باشد
وصی مصطفی سمی خدا — در دو عالم پناه ما باشد
بسکه هستم لبالب از مهرش — روز و شب لب این نوا باشد
گرد و عالم پر از ولی باشد — پیر ما مرتضی علی باشد
بعد توحید خالق جبار — بعد نعت محمد مختار
ما و مدح امیر کل امیر — ما و و منقبت علی نیکوکار
خوانده باشی که روز جنگ احد — همه بستند عهد را اقرار
همه گشتند از قرار نبرد — همه کردند اختیار فرار
همه رفتند و کس بغیر علی — مصطفی را نماند و یار
مرتضی بر کشید تیغ دو سر — از پی قتل دشمن غدار
بسکه افشاند خون اهل جفا — بسکه افکند تارک کفار
ابر خونبار شد سحاب تگرگ — تیغ در دست حیدر کرار
غیر او کیست حامی احمد — تا نبش کیست صاحب اسرار
گرد و عالم پر از ولی باشد — پیر ما مرتضی علی باشد
نیست امیدگاه ما دیگر — روز محشر جز آن بلند اختر
گرد و عالم پر از ولی باشد — پیر ما مرتضی علی باشد
ای اسد حمله و فرشته نام — حبی مبارک ... را سعد انجام
نه همین مهر با تو گو بسخن — تبوا اصحاب کهف کرده سلام
یک کنیزی تو زهره بر چرخ — یک غلامی تو بر فلک بهرام
آب کرده ز ضرب تو دل خصم — رو نهی چو بر کشی صمصام
تابع حکم تو سپهر برین — زیر زین تو توسن ایام
کیست غیر از تو با علی ... — با نبی منتخب هم نام
نیست غیر از ولای تو ایمان — هست نام محبت اسلام
نبود جز تو ای شهنشه دین — مقتدا پیشوا امیر و امام
شاهد پاک اعتقاد منی — بود دین ... بلند مقام
گرد و عالم پر از ولی باشد — پیر ما مرتضی علی باشد
ای محبت بهار باغ کرم — وی با سرار حق ذات محرم
ای بفضل و کمال و علم و هنر — دوش بر دوش ...

هر کسی فخر میکند به پدر — هست ذات تو ...
گه بهیر العلم فکندی پی — گاه گشتی در ره خیبر
گر نبودی بر رود و کوین — شوکت و جاه خود بخلق آیه
جلوه کاه هست چو نگر در رشک — داغ کرده چو لاله باغ ارم
تو ذات ترا اگر بکوشش آرد — خنده شود دل ببینه رستم
در خیبر به پنجه ات سوی — کوه گردون به سقف ...
از ازل بر جبین اهل یقین — این دو مصرع نموده اند رقم
گرد و عالم پر از ولی باشد — پیر ما مرتضی علی باشد
ای رخت آفتاب نورانی — مهر تابان بزم روحانی
آرزوها بود سلیمان را — کز تو یابد خطاب سلمانی
من و در مدح تو کهر سنجی — من و ذات ترا ثناخوانی
کیستم خانه زاد تو جرات — ای خداوند ای نبی جانی
سر زبال هما کشم عمدا — بنده خویش گر را خوانی
صایه ترجیع بند من وارد — باید م گفت اگرچه ...
شکر بنده اهل ایمانیم — دوستدار جان ...
روز و شب کرامات و صفت علی — باز زین طاعت نمیدانیم
هر کجا حرف او بود گوشیم — هر کجا وصف اوست قربانیم
ساغر مهر ساقی کوثر — از ازل خورده ایم و مستانیم
در گلستان مدحت مولا — بلبلان هزار دستانیم
از گهر ریزی مدیح شاه — ابر نیسان و بحر عمانیم
عاشق مرتضی چو عماریم — محو روی علی چو سلمانیم
تحت رفعت فلک با چه کند — خاک درگاه شاه مردانیم
یکدل و یک زبان بگرنکیم — یا علی گوی یا علی خوانیم
گرد و عالم پر از ولی باشد — پیر ما مرتضی اعلی باشد
ای منافق بیا ز حق مگذر — تحت کیست گشت شو کیمر
کیست هنگام رزم کاه ... — قاتل عمرو و مالک عنتر
که گذشت از غلاف ... — بهر تکفین و غسل پیغمبر
که بحکم خدا برای رسول — در شب غار خفته در بستر

گرد و تا کرد پیکر مرحب — در خیبر که کند کرد و بیر
پیش از آدم که بست بازوی — که بگهواره بر درید اژدر
که عطا کرده هست سایل را — در رکوع و سجود انگشتر
این فضایل که هست غیر علی — خارجی که نمیکنی باور
تو و مهر و لای آل سفیان — من و دامان حیدر صفدر
گرد و عالم پر از ولی باشد — پیر ما مرتضی علی باشد
آن مهین منعم متعال — آن ولی خدای جاه و جلال
آن پسر عم احمد مرسل — آنکه دارد علم و فضل و کمال
آنکه شفا داد بار گشته و باز — زنده کرده به تغیر ... الحال ۷
آنکه سر کرد از و طلب ... — از سخاوت نکرد رد سوال
آنکه او ام فروه را ز کرم — زنده کرد از دعا و داد جمال
آنکه در قتل دشمنان ... — از مروت نکرد استعجال
آنکه از جام آب یک لشکر — کرد سیراب جام مالامال
بعد ... — ... خصال
... — ...
یا مرتضی مشکل کشا ... — ...
... — ...
یا مرتضی مشکل کشا ... — ...
... — ...
... — ...
یا مرتضی مشکل کشا ... تمت تمام شد
مخمس بسم الله الرحمن الرحیم طغرا
این مخمس که ... — اعتقاد ...
حکم از زبان خالق ... — منع ستیزه جویی ...
آفاق را ... — فرمان رجعت ...
ای مهر ... — طاوس جنت ازلی ...
بلبل تازه کاری ... — قمری ...
طوطی ... ۳۴ — ...

صندل تراش باغ نکو دوش نسیم	وز برگ خویش صندره خورده [illegible]
بر نخل طور تیشه گذارد دم کلیم	طوبا شود ز [illegible] بال ملک دو نیم
تا از برای معجزه منبر کند علی	نقل گل آید از بغل خازن بهار
جو شد طلای مهر ز صندوق روزگار	صبح آورد ز کیسه [illegible]
صراف اختران بکشاید کف نثار	وقت کرم اگر طلبی [illegible] کند علی
کوه احد چرا نه نهد تیغ در قلاف	البرز را چگونه بود [illegible]
گر بنگرد بچشم حقارت بسوی قاف	عنقا رقم نمود که در حرب گاه [illegible]
از هیبتش چو نقطه [illegible] کند علی	بر در که شاه [illegible] بود [illegible]
در خانه النصیب شود ثبت [illegible]	مستوفی قضا اگر آرد [illegible]
خواهد کشود بر [illegible]	گر طفل [illegible] کند علی
هر چند قادر آمده [illegible]	بر انقلاب لیل و نهار [illegible]
بر اوج خود ز دامن قدرت [illegible]	تا حشر [illegible]
شب را اگر بروز برابر کند علی	با آنکه هر طرف زده [illegible]
وز خسروان دهر زیاده بود شرف	یکسو گذارد آینه حق نما ز کف

دیهیم خویش [illegible] فلک [illegible]	از حکم [illegible] کند
[illegible]	آلوده [illegible] چشمه سار [illegible]
سیلاب [illegible] شده [illegible]	[illegible]
[illegible] کند علی	آواز [illegible]
الفاظ [illegible]	[illegible] چشم [illegible] شود
صد مرده از نسیم [illegible] شود	از آب حیات [illegible] کند علی
تیر قضا شود [illegible]	گردون کمان [illegible]
[illegible]	آید [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] کند علی	در بزم [illegible]
[illegible]	غلمان [illegible]
[illegible]	[illegible] کند علی
[illegible] آب [illegible]	در خورد خاتم [illegible]
[illegible] خاقان [illegible]	خوشبو [illegible]
گر دست [illegible] کند علی	روزی [illegible]

[illegible]	[illegible] خوب [illegible]
یک لحظه [illegible]	[illegible] ذو الفقار [illegible] کند علی
آن ذو الفقار [illegible]	محتاج نیست [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] کند علی	[illegible]
[illegible]	مریخ و ماه [illegible]
[illegible]	[illegible] کند علی
[illegible]	[illegible]
[illegible]	لیکن [illegible]
[illegible] کند علی	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] کند علی
[illegible]	[illegible]
[illegible] خاقان [illegible]	پا بر فراز تخت سلیمان [illegible]

[illegible] کند علی	[illegible]
در [illegible] حدیث [illegible] کلام	در محفلی که مستمع آید خاص و عام
راجع بوصف ذات خود [illegible]	هر چند وصف ذات [illegible] کند علی
رضوان [illegible]	حوران دهند باده [illegible]
غلمان [illegible]	بزم بهشت [illegible]
[illegible] کند علی	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	گر سایه بر درخت [illegible] کند علی
[illegible]	[illegible]
[illegible]	آید [illegible]
[illegible] کند علی	روزی [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] کند علی
[illegible]	خندق [illegible]

[illegible]	دندان [illegible]
[illegible] کند علی	[illegible]
در کهکشان [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] کند علی
[illegible]	[illegible]
[illegible]	خورشید [illegible]
[illegible] کند علی	[illegible] فلک [illegible]
[illegible]	اسباب [illegible]
[illegible]	[illegible] کند علی
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] کند علی	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] کند علی

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] کند علی	[illegible]
[illegible]	سلمان [illegible]
دست دعا بر آورد [illegible]	[illegible] کند علی
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] کند علی	خورشید [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible] کند علی
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] کند علی	[illegible]
[illegible]	[illegible]

کار غنچه بجوان مست ... / [illegible] لطافت [illegible] کند

در موسم کی نشاط گل خنک تر شود / وز جوش کی ز شجر [illegible]

زان پیشتر که ابر بهار [illegible] / در بطن پاک نطفه [illegible]

[illegible] / شیخچه که از رسوم رقم [illegible]

گشته کتابخانه در علم و دور / شاید ز رقم [illegible]

گر پیش طاق فضل [illegible] / [illegible]

تا تخت فلک کشی شده از [illegible] / در عرش تاج خود بهوا [illegible]

جبرئیل جبهه بسجده بیاید در / افتد در از مهر نبوت [illegible]

[illegible] / ریزد دگر بکاره شیره [illegible] خنک

شیرین [illegible] / قند سفید مهر درآید [illegible]

حب نبات مهر شود در [illegible] / [illegible]

مرغ هوا فروغ پذیرد چو جوهر / یابد زمین [illegible]

گردد زمانه سبز چو فیروزه نگین / دست ید اللهی بدر آید ز آستین

[illegible] / در روز رستخیز که قاضی بود [illegible]

وز بحر فعل بنده جوارح شود / ما را چه غم ز کردن اثبات [illegible]

گردد بنفشه سوسن اگر روی [illegible] / از رنگ لکه چو لاله احمر کند علی

با آنکه هیچکه نرسیده است ز قدر / از کوچکان [illegible] به بزرگان [illegible]

در مقام جو خلایق [illegible] / از کهکشان زند [illegible]

گر حکم قتل چرخ با خنجر کند علی / کشت سپهر را چه عدو نه بود

بدبختی ستاره ز [illegible] / تا کی بود ز خوشه غم تنگ [illegible]

محصول ما ز خرمن شادی [illegible] / این کشت را چو مزرع [illegible] کند علی

جوزا و دلو و حوت [illegible] / سرطان و جدی و سنبله [illegible]

میزان و قوس [illegible] / تا چار [illegible]

[illegible] احوال ما [illegible] کند علی / دوران چه [illegible]

گر [illegible] این سقف / بر هم زدی [illegible] نقش [illegible]

بشنو سخن ز طرح خصومت / [illegible] کند علی

ای کوکب [illegible] وجود تو شرمنده [illegible] / آورده مرا تو در [illegible]

[illegible] / در چار [illegible]

[illegible] چو [illegible] / ای آسمان همیشه سرت [illegible]

نور صبح برده شام تو [illegible] / وی یار [illegible] چار [illegible]

پیوسته جنت [illegible] تو [illegible] / یارب [illegible] کند علی

ای مهه که از کلف [illegible] / بدر و هلالت آینه [illegible]

تا سلخ کردش تو براوج [illegible] / جانم ز [illegible] تو چو کتان [illegible]

[illegible] کند علی / تا چند ای عطارد کج فهم [illegible]

طومار عمر ما ز تو افتد بپیچ و خم / تحریر عدل از تو ندیدیم [illegible]

زین سان اگر بود [illegible] / روی ترا [illegible] کند علی

ای زهره تا [illegible] / صد خارج از [illegible]

[illegible] / ز [illegible] زخم [illegible]

ساز و ترا چو عود [illegible] کند علی / ای آفتاب [illegible]

وز تندی تو همه [illegible] / هستی تو از [illegible]

چشم ترا اگر [illegible] / [illegible] هلال [illegible] کند علی

مریخ [illegible] / در دل [illegible] کینه را

امروز [illegible] / از دست خویش [illegible]

خود ترا [illegible] کند علی / ای مشتری [illegible]

[illegible] / از [illegible] شود [illegible]

[illegible] / [illegible] کند علی

گشتم ز [illegible] / طاوس [illegible]

وز سایه ات زمین [illegible] / [illegible]

[illegible] کند علی / ای [illegible]

بایکدگر [illegible] / از [illegible] تو اختر [illegible]

[illegible] / قدر ترا بصورت [illegible] کند علی

[illegible] / [illegible]

لیکن [illegible] / خواهم که [illegible]

[illegible] کند علی / ای سعد [illegible]

[illegible] / از مصلحت [illegible]

[illegible] / [illegible] کند علی

تک

واری [illegible] / در [illegible]

تا [illegible] / [illegible]

[illegible] / ای [illegible]

[illegible] / گردون [illegible]

[illegible] / [illegible]

الکف [illegible] / [illegible]

[illegible] / این [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] کند علی

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] کند علی / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] کند علی

معجزه حضرت بسم الله الرحمن الرحیم شاه مردان مرتضی علی

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / تو [illegible] یا علی عالی [illegible]

[illegible] / [illegible]

امیر المؤمنین [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

امیر المؤمنین [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] علی عالی [illegible]

امیر المؤمنین [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

مرا باشد دو فرزند لطیف [illegible] / روم با هر دو فرزندان [illegible]
روان شد جانب خانه [illegible] / رموز قصه آتش [illegible]
[illegible] گفت ای جابر [illegible] / که تا جان فدا سازم [illegible]
روان [illegible] با فرزند [illegible] / [illegible] گلشن آتش چو بلبل [illegible]
کلام الله ناطق گفت [illegible] / تو بر واقعه [illegible]
یهودی گفت با حیدر [illegible] / بصورت [illegible]
امیر المؤمنین گفتا [illegible] / [illegible] در میانه [illegible]
در آن [illegible] / نشسته بر سر [illegible]
در آن آتش [illegible] / شده آتش گلستان [illegible]
در آن دم [illegible] / که آمنا و صدقنا [illegible]
چنین [illegible] / تو [illegible]
منم شوریده [illegible] / چو بلبل [illegible]
چنان [illegible] / سرا سر [illegible]
منم [illegible] / [illegible] شوق [illegible]

علی یا فاطمه
یا امام حسین

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

واقعه دهم مقتل [illegible] یزید پلید و [illegible] امام

یاران نظر به واقعه کربلا کنید / یاد از شکسته حالی آل عبا کنید
باز از جفای گردش [illegible] / از سطح آسمان [illegible]
[illegible] ماتم [illegible] / پوشید آسمان [illegible]
افلاک پر ز غلغله [illegible] / بارید [illegible] آسمان
چرخ از برای آل نبی [illegible] / افتاده بر تمامی [illegible]
[illegible] / دامان [illegible] حسین [illegible]
ای بیحیا یزید [illegible] / تو خاک [illegible]
[illegible] / پر [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

حلقوم [illegible] / آن بوسه گاه سید کونین مصطفی است
فرقی [illegible] / روح الامین [illegible]
ای بیحیا یزید حسین علی است / فرزند دلپسند رسول نبی است
این نوجوان [illegible] / در دست لشکر تو گرفتار [illegible]
این شاهزاده [illegible] / رنجور دل شکسته و خونین جگر [illegible]
این وارث غریب بیابان [illegible] / این نور چشم شاه شهیدان [illegible]
ای ناقبول حضرت زین العباست / بعد از حسین وارث [illegible]
معصومه که با غم و دل [illegible] / در دست کوفیان [illegible]
مظلومه که آه و فغان [illegible] / گریان عزای قتل برادر [illegible]
این زینب است مونس جان [illegible] / چشم و چراغ دیده گریان [illegible]
این دختر زکیه آل پیمبر است / این دُرج حیدر و خاتون [illegible]
اینها که بر جنازه [illegible] / این اهل بیت [illegible] گریان
از بهر چیست اینهمه افغان [illegible] / فریاد و آه و غلغله [illegible]
اینها چراغ [illegible] / در روز باز خواست شفیعان [illegible]

خطاب کرد سوی [illegible] / [illegible]
چه حالت [illegible] / چرا [illegible]
ز تیغ ظلم [illegible] / سرم [illegible]
گلوی نازکت [illegible] / تن لطیف تو در خاک [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
چو این معامله را دید ابن سعد لعین / خطاب کرد [illegible]
یتیم آل عبا را سوی [illegible] / بسوی نعش پدر [illegible]
چو اهل ظلم [illegible] / [illegible] نعش پدر [illegible]
بجوش [illegible] نعش پدر [illegible] / [illegible]
سرشک [illegible] دیده [illegible] / بخاک کشته [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / بروی نعش پدر [illegible]
[illegible] / برای رفتن [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

[illegible] / به بند رشته [illegible]
[illegible] / ز روی صدق [illegible]
امان [illegible] / بکربلای [illegible]
اگر [illegible] / ز عین [illegible]
برای تعزیه داری [illegible] / اگر چه [illegible] بنده زاده است

واقعه اول از قول مقتل [illegible] اراده کردن حضرت
امام حسین علیه السلام بجانب کربلا و رفتن برای
وداع بسوی مرقد مطهر حضرت رسالت پناه جد
بزرگوار خود و در خواب دیدن رسول الثقلین را
و مکالمه کردن حضرت رسالت علیه السلام [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

نمود باز هلال محرم [illegible] / [illegible] آسمان [illegible]
محرم آمد و [illegible] / [illegible] آفتاب [illegible]
ز فرط تعزیه [illegible] / [illegible]
ستاره [illegible] / [illegible]
چو شخص تعزیه [illegible] / [illegible] آفتاب گرفت
[illegible] / پر آبله است [illegible]
شفق [illegible] / برای تعزیه [illegible]
برای ماتم خورشید [illegible] / ستاره فلک مصطفی [illegible]
روایتیست [illegible] / سلاله شرف [illegible] رسول امین
چو از مدینه [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
حواله [illegible] / [illegible]
گرفت [illegible] / [illegible]
[illegible] / به آستانه جد [illegible]
[illegible] / روانه شد بسوی مرقد رسول الله
چون [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

کسی نماند که از آسمان نگردد [illegible] / بقیهٔ شرف انبیا و [illegible]
به روضه‌اش ز هجوم کواکب [illegible] / شده آسمان یکی گنبد [illegible]
هلال بدر شده و گشت اندر [illegible] / ز آبروی جگر تشنگان [illegible]
عطارد از کف نعلین [illegible] / نوشته نسخه دارو [illegible] قلم
چو زهره دست [illegible] / حسین را به جا زره [illegible]
شده برای تماشای آن [illegible] / مسیح از کره آفتاب مشعلدار
نزول کرده ز دوران آستانه [illegible] / تنیده تا به سقف چاکران [illegible] مقام
درون جامه جبریل گفت [illegible] / که تا مطلع سعادت کند [illegible]
ز گرد تا شود [illegible] امام حجاز / فتاده [illegible] به خاک [illegible] برای
نموده از فلک [illegible] / بقصر بهر تماشای [illegible]
ز یکطرف صف ارباب [illegible] کرام / ستاده منتظر مقدم شریف [illegible]
ز یکطرف صف [illegible] / ستاده [illegible]
ز بسکه [illegible] / غبار [illegible]
قدوم [illegible] / فتاده روح الامین [illegible]

رسیده چونکه به روضه شاه [illegible] / ستاده دیده [illegible]
نظر فکنده چو بر قبر رسول الله / خطاب کرد که روحی فداک یا جدا
که [illegible] ای مصطفی سلام علیک / [illegible]
منم حسین که جانم خطاب [illegible] / چو روح [illegible]
منم حسین [illegible] آغوش [illegible] / منم که بود ز رخم روشنی دیدهٔ تو
منم حسین که [illegible] / تو [illegible]
منم حسین [illegible] برگزیده دوران / که بود قوت روان [illegible]
منم حسین که از لطف کردگار جلیل / ز مولدم [illegible] رسید [illegible]
منم حسین تو کز لطف [illegible] / هزار مرتبه فرموده [illegible]
منم حسین که چو جان در کنار [illegible] / [illegible] تسلیم [illegible]
منم حسین که ز خون برای [illegible] / چو لاله سرخ شود [illegible]
منم حسین که برای حصول [illegible] / شدی [illegible]
کنون [illegible] / [illegible]
بسوی من [illegible] / جدا [illegible]

نموده است بمکتوب [illegible] جان را / بریده است به تیغ ظلم [illegible] را
بان رسیده که آوازه [illegible] / [illegible]
[illegible] / ز گلستان [illegible]
شود بریده ز [illegible] / کجاست [illegible]
ترا چگونه بشهر مدینه بگذارم / چگونه ای تو سوی اهل ظلم [illegible]
توای رسول امین [illegible] / تسلی [illegible] امیدوار [illegible]
[illegible] / برقدی [illegible]
چنین [illegible] / ز دیده [illegible]
چو گشت فارغ ازین گفتگو [illegible] / پی اطاعت حق [illegible]
چو گشت [illegible] / بچشمهای [illegible]
روا [illegible] / به نیم چشم زدن [illegible]
ز روضه تا به بهشت [illegible] / در آن میان [illegible]
ز هر طرف [illegible] نظاره [illegible] / فتاده [illegible]
گرایستاده و در [illegible] / شکسته حال [illegible]

چو این مشاهده بنمود [illegible] / بصد شتاب [illegible]
پس از معانقه [illegible] / کشید شاه جگر تشنه را چو جان در بر
ز هر [illegible] مبارک [illegible] میکرد / ز دست [illegible] میکرد
خطاب کرد که ای [illegible] / حسین [illegible]
غمین مباش که من [illegible] / [illegible]
پدر ز [illegible] / [illegible]
نظاره کن [illegible] / ببین فراق [illegible]
[illegible] / ستاده [illegible]
شتاب کن که سوی کربلا [illegible] / برای حجت اهل ستم بهانه [illegible]
بکربلا [illegible] / بقصد کشتن ارباب [illegible]
جدا کنند سر از تن [illegible] / شهید ظلم [illegible]
[illegible] / [illegible]
توای [illegible] / غریب [illegible]
ز یکطرف [illegible] تشنگی [illegible] / ز یکطرف [illegible]

ز تشنه کامی و از بیقراری اطفال / ز قحط آب [illegible]
ز بهر آب به میدان [illegible] / نشان ناوک [illegible]
ز هر طرف [illegible] / بجز من تن تنهایت [illegible]
ترا چو [illegible] خورشید در میان [illegible] / تنت [illegible]
پرنده [illegible] / [illegible] بجز شمشیر
بهر طرف که [illegible] / بهر نظاره روان [illegible]
بغیر [illegible] / بجز خدنگ پیام آوری [illegible]
ز ناوک ستم [illegible] / جبین [illegible]
بجز [illegible] / بغیر شمر نیاید کسی [illegible]
جدا کنند سر از پیکرت [illegible] / که هیچ تن [illegible]
[illegible] / با آفتاب [illegible]
سرت [illegible] / شهادت تو [illegible]
[illegible] / زبان آن [illegible]
[illegible] / تنت [illegible]

با اهل بیت تو دست ستم [illegible] / سوار [illegible]
برای عبرت اهل جهان [illegible] / برند اهل حریم [illegible]
چو این مکالمه بشنود احمد [illegible] / شه سریر شهادت ز خواب [illegible]
گشاد دیده چو از خواب [illegible] / [illegible] سوی قبر [illegible]
وداع کرد برآمد ز روضه [illegible] / خطاب کرد که [illegible]
ز شهر خیمه به بیرون [illegible] / زمین به تنگی [illegible]
غرض روانه صحرای کربلا گشتند / غریب از وطن و با غم آشنا گشتند
بباد تعزیه [illegible] / مشام [illegible]
ور آن [illegible] / نوشت بر سر هر فرد [illegible]
[illegible] حسین که برگزیده [illegible] / بکربلای محبت بلا کشیده [illegible]
که از [illegible] / بر آستان شه کربلا [illegible]
امید [illegible] / اگرچه روسیاهم مقبل حسین [illegible]
بجان [illegible] جهان [illegible] / بر آستان شه تشنه لب [illegible]
[illegible] / چو خاک [illegible]

واقعه دویم گفته مقبل در باب شهادت فرزند [illegible]

حضرت امام حسن علیه السلام که در سن [illegible]

شش و هفت بوده و بدست کوفیان شهید شد

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

مظلوم حسینم محرم حسینم / لب تشنه و من غمزده مغموم حسینم

زد ماه محرم بفلک خیمه دیبا / منسوخ شد از شعشعه اش رایت بیضا

گردون جفا پیشه ازین واقعه دارد / چون چنبر پیکر [illegible] اندوه نهانی

از صدمه این تعزیه خورشید جهانتاب / بر خویش فرو رفته چو آواره [illegible]

از رعشه ماتم قدح ماه فرو ریخت / گردید هلالی ز تنه جرعه هویدا

از دود دل اشک جگر آلود ملایک / شد قطعه افلاک [illegible]

سیاره بنا شد که درین چرخ [illegible] / هر شب شود از محنت این واقعه شیدا

عقد و گهر کوکب از آن رشته [illegible] / کز صدمه فرو ریخته بطارم اعلا

ای شیعه اگر هست ترا نور بصیرت / از دیده فرو ریز درین ماتم [illegible]

بنگر که چه آمد بسر آل محمد / در کرب بلا از ستم و جور اعادی

میگفت روان بود سوی آن مظلوم / با چهره پر نور تر از ماه مصفا

ناگاه لعین از صف جنگ برون تاخت / تیغی بکف از تاب غضب [illegible]

افکند بر آن طفل که بر گردنش آمد / گردید جدا از بدنش دست توانا

چسپید بر آن دست ز تن [illegible] / از سوز جگر ناله برآورد و بگفتا

کای قوم جفا پیشه مگر شرم ندارید / [illegible] قیامت نبود هیچ شمارا

من طفل یکس [illegible] یار و غریبم / لب تشنه و دلسوخته از غصه [illegible]

رحمی بلب تشنه ام از لطف نمائید / یا آنکه بحالم [illegible]

بر پای پدر [illegible] ظلم روا دار [illegible] / حق داده بتو آن [illegible]

بر مادر [illegible] رحم نمائید / کار آمد دل او [illegible] از روز بدنیا

آسوده نگشته است هنوز از غم [illegible] / من بودم اش از غصه و اندوه [illegible]

آن کافر بیرحم دگر قصد سرش کرد / چون بود [illegible]

آن طفل بهر سو چو در آن لحظه نگه کرد / [illegible] بجز مادر [illegible]

ناچار روان گشت سوی آن مظلوم / گریان و [illegible]

بکشاد زهم سینه پرخون جگر / تنگش [illegible]

کی مردمک دیده ام احوال تو چونست / این خون [illegible] گشته برخسار تو پیدا

آن طفل چو غمخوار برادر شد [illegible] / بر گردن او دست [illegible]

فریاد که رحمت دگرم نیست [illegible] / تا آنکه حمایل کنم از گردن [illegible]

بودند درین گفت و شنید [illegible] / ناگاه یکی تیر فکندند بمولا

آمد ز قضا بر گلوی تشنه آن طفل / کز درد بپیچید چو [illegible]

نالید [illegible] چو قطران / از ناله آن طفل [illegible]

چسپید بیکدست بسلطان شهیدان / میگفت که لب تشنه ام ای جان [illegible]

مرویست که بر آن طفل [illegible] / آسوده شد از تشنگی [illegible]

پرید چنان روح شریفش [illegible] / برخواست ز دست [illegible]

چون دید چنان تشنه لب وادی حیرت / رو کرد سوی یثرب و فرمود که جدا

آیا خبرت هست ز احوال [illegible] / بنگر که چسان میگذرد [illegible]

زان واقعه [illegible] / افتاد [illegible] عالم [illegible]

یارب بجگر سوخته وادی حیرت / یارب بشهید ستم خنجر [illegible]

یارب بلب تشنه سلطان شهیدان / یارب بدل سوخته [illegible] فلک جاه

در روز جزا جرم محبان علی را / بر شاه رسل بخش [illegible]

هر چند که مستوجب [illegible] گناهم / امید چنان هست که در [illegible]

از بهر لب تشنه سلطان شهیدان / سازی همه را داخل فردوس معلا

یا شاه نعم فردوی قیامت [illegible] / از روی ترحم بسوی [illegible]

واقعه پنجم گفته مقبل در باب [illegible] کردن سرور شهدا را

با اهل بیت عصمت و طهارت بجانب شام و مقدمه ضعیفه

مشوره کردن کوفیان [illegible] و مقدمه [illegible] و غیره واقعات

هلال ماه محرم ز نو پدید شد / مصیبت خلف مرتضی [illegible]

بنای خانه افلاک منهدم گردید / رواق [illegible] همه بر روی یکدیگر غلطید

بساط عیش جهان [illegible] / درین معامله [illegible] افتاد

زمین بماتم [illegible] جبرئیل امین / کشید [illegible] افلاک [illegible]

فکند چرخ جفا پیشه خانه در ماتم / نشسته بر سر اهل جهان غبار الم

[illegible] مردمک دیده [illegible] گرفت / [illegible]

دل از معامله کربلا [illegible] / ز نقل [illegible] ماتم [illegible]

چو ناقلان سخن شرح غم روایت کرد / ز واقعات جگر تشنگان حکایت کرد

که بعد شهید ستم سبط سید الثقلین / گل حدیقه خیر النسا امام حسین

سر مبارک او زینت سنان کردند / تنش بمعرکه کربلا طپان کردند

زنان و دختران عترت [illegible] / بریسمان ستم بسته عابد [illegible]

بدین نهج همه را [illegible] / روانه کرد ز کرب و بلا بجانب شام

ز ظلم یکنفس آن بیکسان [illegible] / بدین طریق شب و روز راه پیمودند

ز زشت کاری مروانیان [illegible] / گذار قافله کربلا بکوفه فتاد

چو کوفیان لعین با خبر [illegible] / بعزم سیر تماشا سوار شدند

ز بس هجوم خلایق شد از زمین [illegible] / فتاده غلغله در شهر کوچه و بازار

روایت است که در شهر کوفه [illegible] / ز ساکنان بلد داشت [illegible]

عمارتی ز برای مسافران [illegible] / بطبع خواهش او کار خانه [illegible]

که [illegible] غلغله [illegible] / [illegible] خلایق [illegible]

شکسته حال و پریشان [illegible] / بعد شتاب شد آن پاک [illegible]

بهر طرف که نظر کرد دل پر از اندوه / نشسته دید ز [illegible] شامیان گروه گروه

چو خلق کوفه سر راه انتظار [illegible] / بگوشه چو بساط جهان [illegible]

که ناگهان اثر اهل بیت پیدا شد / ز دور رایت لب تشنگان هویدا شد

سر مبارک از نیزه نمایان [illegible] / که آفتاب ز [illegible] چو [illegible]

بدین خیال فتاد آن [illegible] / [illegible] بر آمده یک نیزه آفتاب [illegible]

چو آفتاب بر نیزه تا کشیده هلال / نمود شعشعه اش مهر و ماه را پامال

علم کشیده از و نور تا بعرش برین / شعاع لمعه او داده چرخ را تزیین

[illegible] چو نظر کرد حیرتش افزود / که آفتاب جهانتاب [illegible]

ز روشنی سر آن امام با تمکین / سر آمده فلک سجده گشت روی زمین

بخون محاسن [illegible] / بحالتش جگر قدسیان کباب شده

[illegible] جبرئیل [illegible] / کسی چگونه به تصویر [illegible]

کجاست فاطمه تا بر رخش نظاره کند / به بیند [illegible] حال جامه پاره کند

بچشم [illegible] / سوال کرد ز یک کوفی [illegible]

جواب داد که خورشید [illegible] / سر مبارک سلطان [illegible] حسین [illegible]

گلی که حضرت زهرا [illegible] / ز دست حادثه [illegible]

چنین از ستم کم بغم بوده زینب [illegible]	بدشت کربلا از ستم شهید [illegible]
بپای نیزه سروان دید نوجوان [illegible]	شه سر برامت [illegible]
ز بسکه خار مغیلان خلیده در [illegible]	برنگ پرده بادام گشته [illegible]
نمانده بر تنشان تا ظلم قوت [illegible]	سر برهنه و پای برهنه [illegible]
و در دیده اش ز فراق [illegible]	لبی مبارکش از تشنگی کبود شده
سر پدر [illegible] نیزه در برابر او	طپان [illegible] کربلا برادر او
دو دست در رسن [illegible]	اسیر وار [illegible] افکنده [illegible]
فتاده بود به پیش [illegible]	نشسته بر شتران خواهران [illegible]
ز یکطرف غم و اندوه [illegible]	ز یکطرف الم و محنت [illegible]
نه همدمی که در آن بیکسی [illegible]	نه مونسی که [illegible]
چو داشت سایه سر آن امام [illegible]	فتاده بود چو اشک [illegible]
ز دیده اشک چو آن نوجوان [illegible]	ز رشک [illegible] تشنگان [illegible]
با [illegible] چو آن جوان [illegible]	ز اهل کوفه یکی [illegible]
جواب داد که دردانه حسین [illegible]	یتیم آل [illegible] زین عابدین [illegible]

نشسته بر شتران اهل بیت [illegible]	مخدرات سراپرده رسالت او
ضعیف زرد و ز بی تشنگی چو کاه [illegible]	در آفتاب [illegible] سیاه شده [illegible]
اسیر وار بجا زده [illegible] یاران	نشسته زار و پریشان [illegible] حسین [illegible]
ز رنج [illegible] عاجز [illegible]	مثال [illegible] تمام در زاری
نه چادری [illegible] ز نامحرم احتجاب	نه معجری که [illegible] خضاب [illegible]
بر اهل بیت ز بیچارگی نظر میکرد	ز کوفیان [illegible] دیده [illegible] میکرد
که ناگهان یکی دختری فتاد نظر	بدیده [illegible]
برنگ گل که ز شبنم شود گلاب آلود	ز آفتاب [illegible] عکس آفتاب نمود
ز بسکه گرد کدورت نشسته بر سر او	برنگ خاک شده گیسوی معنبر او
نه مادری که ز مهرش [illegible]	نه خواهری که [illegible]
ز تاب تشنگی افتاده بود [illegible]	[illegible] العطش میکرد
ز کوفیان [illegible] تصدق [illegible]	بدختری شده [illegible] میوه [illegible]
بدیده [illegible] رخسارش [illegible]	گرفت میوه از آن دختر [illegible]
زبان بطعنه [illegible] کوفیان [illegible]	ز غصه جامه [illegible]

که اهل کوفه تصدق [illegible]	ز کات لایق اولاد مصطفی [illegible]
نظر فکنده بان بیکسی حالت او	بدشنه [illegible]
[illegible]	وز بیکسی بیکسان [illegible]
سوال کرد ز شخصی که کیست این دختر	که عقل [illegible] ز دیدنش [illegible]
جواب داد که دردانه رسول خداست	سکینه دختر مظلوم سید الشهداست
چو این شنیده برد بر جبین [illegible]	فغان کشید که ای کوفیان نامحرم
[illegible]	بر اهل بیت رسول خدا نظر [illegible]
سپهر [illegible]	[illegible]
بر آن کسان که [illegible]	کجا رواست که عریان روند در بازار
فغان بلند شد از کوفیان [illegible]	بحال [illegible] ز آسمان افتاد
روایتست که در شهر کوفه بود زنی	که کس نیافت [illegible]
ز بسکه دوستی اهل بیت [illegible] داشت	ز کار کربلا [illegible] کدورت داشت
برنگ [illegible] دل [illegible]	درون خیمه خود [illegible]
نشسته بر سر سجاده بود [illegible]	بپای نیاز [illegible]

خبر نداشت که در کربلا چه رو داده	سپهر کام یزید [illegible]
هجوم خلق شد از کثرت تماشایی	چنانکه آن زن مستوره [illegible]
شکست [illegible]	که بود در [illegible] خلق [illegible]
فکند چادر [illegible]	به بام خانه برآمد چو پرتو خورشید
بهر طرف که نظر کرد از پی تفتیش	که بلکه خاطرش آسوده گردد از تشویش
فکند از پی نظاره دیده [illegible]	بسوی [illegible]
نشسته دید گروهی [illegible] عریان	چو شمع مجلس ماتم ز سوز دل گریان
ز بسکه دیده نامحرمان فتاده بر او	برنگ بید شده [illegible]
چو ابر [illegible] افکنده باد [illegible]	چو آفتاب [illegible]
سوار بر شتری دید دختری ناگه	که صدر ماتمیان بود [illegible]
گرفته کودکی از روی مهر در آغوش	ز تاب تشنگی رفته آن صغیر از هوش
چو این مشاهده کرد آن [illegible]	سوال کرد که ای بیکسی ستمدیده
تو کیستی و کیاند این بلاکشان [illegible]	[illegible]
جواب گفت منم نور دیده زهرا	منم ستم زده [illegible] رسول خدا

پدر علی بود و فاطمیست مادر من	بود حسین سر از تن جدا برادر من
سری که جلوه گری نیزه در برابر [illegible]	سری جدا شده نوجوان برادر [illegible]
سوال کرد که این [illegible]	ترا کدام ستمکار بی برادر کرد
جواب گفت که شمر لعین [illegible]	بنای خانه دین را باب خنجر [illegible]
سوال کرد که اکنون [illegible]	چه گوهر از [illegible]
که برده است [illegible]	که کرده است [illegible]
جواب گفت که فرمود ابن سعد لعین	[illegible]
ز سیل حادثه ظلم [illegible]	[illegible]
چو این ز دختر [illegible]	[illegible]
فکنده گفت که این [illegible]	بر اهل بیت ازین پاره پاره [illegible]
[illegible]	[illegible]
مخدرات [illegible]	بشهر کوفه از آن رهگذر [illegible]
ببین بجان محمد [illegible]	[illegible]
ز ذاکران سر از تن جدا [illegible]	غلام تعزیه داران سید الشهداست

روا مدار که روز جزا خجل گردد	به پیش دیده مخلوق منفعل [illegible]
[illegible] تشنگان کربلا	بخون ناحق معصوم سید الشهدا
که یک نظر ز ترحم بسوی مقبل کن	مراد هر دو جهانش ز لطف حاصل [illegible]

واقعه هفتم گفته مقبل [illegible] در باب روانه کردن اهل بیت بجانب شام و مقالات حضرت امام زین العابدین علیه السلام [illegible] با یزید پلید و حکم قتل امام معصوم کردن و کشته شدن ایلچی

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

بخون سرور لب تشنگان حسین [illegible]	محرم آمد و ماه از هلال [illegible]
هلال نیست که بر عقده سپهر [illegible]	شکست ناخن تدبیر ساکنان زمین
سپهر [illegible] از دود آه ماتمیان	[illegible]
محرمست که [illegible] شاه شهید	کشید خانه [illegible] افلاک [illegible]
نه از ستاره [illegible]	شکوفه کرده [illegible]
سپهر [illegible]	[illegible]

شفق کی جهت کرد از کربلا شاه ...	فکنده عکس بر آیینهٔ سپهر ...
سر و رخش ز ... دیده ...	نهال گلشن آل عبا امام حسین
روایت است که آن فخر موجودات	شهید دست ستم هادی طریق نجات
روانه گشت چو از کربلا ...	بهشت ... [illegible]
مقدری که به مسند شفاعت ...	شفاعتش ... گلشن شهادت شد
شدند ... تاراج کوفیان ...	روان بخیمهٔ مخدوم جبرئیل امین
بخیمه‌ای که به تعظیم او ملایک شد	مقام ... و منزل مخالف شد
بلند گشت ز هر گوشه ... آواز	نوای غم ز سراپرده بزرگ حجاز
هر آنچه ...	... ستم دیدگان ...
کسی نماند که با محنت و الم باشد	کسی نماند که آسوده از ستم باشد
خصوص اهل حرم ... خوار و زار شدند	نظاره ... تماشای ... دیار شدند
... رسید ...	چنین گذشت ...
ازان سپس که ... آل رسول ...	چراغ مردم شام ...
روایت است که چون شام ...	غم غریبی و غربت ...

شهادت خلیف دودمان آل ...	... سرو قد ...
بخاطر آمدشان خانهٔ رسول الله	مدینه و حرم و بارگاه و ...
غم جدایی ...	بغربت آمدن ... اسیر ...
ز ظلم ...	اسیر ...
ز هر طرف ... اعلام ...	رسید ... خبر ...
بدان گروه ستم ...	تمام داده ازان قوم ...
... آل ...	... دیده ...
سوار بر شتران ...	کشیدن ستم و جور ...
ز بسکه طاقت شان ...	ز سوز ...
تمام ناله ...	ز بانگ نوحه ...
ز آه و ناله دران شهر شور و ...	دیار شام صباح ...
شنیده آنکه ...	سوال کرد که ازین ...
یکی ... یزید ...	که در تمام ...
جواب گفت که این اهل بیت اطهارند	که در ...

اسیر ... کربلا ...	...
... شدند ز هر سوی ...	به نزد اهل حرم ...
مخدرات سراسیمه از زمین ...	بیکدگر همه چون ...
روان شدند بقصر ... یزید ...	ز بیکسی همه ترسان خایف و ...
روایت است که با صد هزار ...	به بارگاه یزید آمدند اهل حرم
چو داخل حرم آن حرام زاده ...	برابرش همه از دور ایستاده شدند
بجانب ...	گشت او متوجه بآل پیغمبر
گذشت چون ...	نظاره کرد به اهل حرم ...
ستاده دید ...	خمیده قامت ...
ز ضعف و رنج الم گشته ...	ز دست ظلم و جفا و ستم شده ...
گذشته ...	...
...	... خانهٔ ایمان ...
...	روانه ...
... اهل بیت ...	گرداشت سلسله اهل بیت ...

... مرتضی که بود اسیر	...
به پیش ... شاه شهید ...	ستاده ...
...	خطاب کرد ...
جواب گفت که فرزند ...	...
ز اهل بیت رسالت ...	...
...	...
... شهید ازان ...	...
دران زمان ...	گذاشته ...
...	ازان ...
...	...
...	ازان ...
...	بشام ...
چنانکه ...	...
...	نظاره کرد ...
اشاره کرد ...	خطاب کرد که ای ...

... ز قوم کوفیان ...	چرا ...
کسی ... امام زمان ...	ازان جهت ...
شنیده نام امام زمان ...	بگریه گفت که ای ...
تو کیستی که امام زمان ...	خلیفه ... خلق جهان ...
امام اوست که ...	کجاست ...
کرا خدا ...	...
کرا خطاب شد از حضرت رسول ...	...
بگو ...	...
کرا ز ...	حصار دین ...
کرا رسول امین ...	...
...	...
...	...
...	که با خدای جهان ...
...	...

که بود آنکه بگفت رسول ...	بروز ...
کرداشت ...	گرفته بود ...
بگو که بود ...	... حسین ...
کسیکه ...	کسیکه ...
کسی که ...	دلت چگونه رضا داد ...
توای ستمگر ...	چه رخنها که تو در دین مصطفی کردی
ز ظلم های تو ...	کشیده ...
بما ز حکم تو ...	به تیر ...
ز ...	ز دیده ...
...	برای ...
نمود ...	...
...	رسید ... رسول
...	...
...	...

بساقی کوثر آن خاک [illegible] گشته | بسا سری که [illegible]
خصوص صاحب این سر که [illegible] | محمد عربی را پسر و پدر است
به تیغ کینه سر از پیکرش جدا کردند | مرا بداغ جدائیش مبتلا کردند
فتاد جسم مطهر بخاک [illegible] | سرش ز دست ستم رفته بر سنان
زدند آتش عدوان بخیمه حرمش | برای غارت اهل حریم محترمش
مخدرات سراپرده پیمبر را | گرفته اند ازو شان لباس معجر را
سوار بر شتران کرده اند [illegible] | رسانده اند به بنیان [illegible] شام
بگو یزید که این از کجای ایمانست | کسی که کار چنین کرد کی مسلمانست
دگر بحشر مکان رفیع میخواهی | محمد عربی را شفیع میخواهی
چنین که عترت اطهار او [illegible] | محمد و همه خلق از تو بیزار [illegible]
چو این شنید یزید لعین [illegible] | طلب نمود بقصد امام دین جلاد
شنید زینب [illegible] | زبان گشود بصد التماس [illegible]
خطاب کرد بدان بیحیای نامعقول | بگریه گفت که ای [illegible] رسول
نظر به بیکسی ما ضعیف مردم کن | ز روی لطف برین نوجوان ترحم کن

تمام بیکس و بیمار [illegible] | باین عقوبت [illegible]
ز خانمان و دیار و مدینه [illegible] | تمام بینوا و غریب این شهریم
مخدرات تو از دیده ها [illegible] | بانجهت که حریم تواند مستور [illegible]
که ما ستم زدگان اهل بیت الطهاریم | مخدرات حریم رسول مختاریم
چه شد یزید که [illegible] | ز گردش فلک امروز دستگیر توایم
روا مدار که ما بیش ازین [illegible] | ازین زیاده ز ظلم تو خوار [illegible]
ز آل بیت نمانده است [illegible] | درین بلیه [illegible]
باین ببخش که [illegible] | جماستم زدگان یادگار [illegible]
درین معامله بود نکه ز در [illegible] جلاد | ز در در آمد و [illegible]
گرفت بازوی آن نوجوان بیکس را | بزیر تیغ نشاند آن نهال نورس را
جواب [illegible] اهل رسول | برای آن خلف مصطفی شدند ملول
تمام با دل پرخون و دیده گریان | برآمدند ز جا و محمدا گویان
بسوی حضرت زین العباد [illegible] | بآن ستمزده هم درد و هم [illegible]
یکی چو سایه براطراف قامتش [illegible] | یکی فتاده [illegible]

۱۱۲

نشسته زینب بیدل [illegible] | سکینه گریه کنان [illegible]
گهی [illegible] | روان به پیش یزید [illegible]
گهی بدیده حسرت نظاره میکرد | بحاضران شفاعت اشاره میکرد
سکینه گفت که ای [illegible] | بخواهران ستم دیده یادگار [illegible]
درین بلیه و محنت کجاست [illegible] | کجاست بابک [illegible] حیدر صفدر
کجاست جد [illegible] امروز [illegible] | کجاست باب شهید تو [illegible]
که زیر تیغ بد بنیان نشسته [illegible] | دل شکسته و رنگ پریده [illegible]
چو گریه کرد سکینه [illegible] زاری زار | بحالتی که برآمد خروش [illegible]
روایت است که در مجلس یزید لعین | فرنگیی نگران بود [illegible] تمکین
رسول بود ز شهر فرنگ [illegible] | چو آن معامله اهل بیت عصمت دید
[illegible] | دلش بحالت آن نوجوان [illegible] بسوخت
بصد هزار ادب کرد از یزید سوال | که کیست این سر و این نوجوان [illegible]
جواب داد که فرزند [illegible] | سر بریده تو [illegible]
چو این شنید فرنگی [illegible] | جواب گفت که ای روسیاه بد کردار

شنیده ام که [illegible] | زیارتش شده واجب [illegible]
تو خود لعین [illegible] | که هست سبط [illegible] محمد مختار
کسی [illegible] پیغمبرش جفا کرده | [illegible] خطا کرده
چو این شنید یزید از فرنگی [illegible] | اشاره کرد بجلاد [illegible]
[illegible] | فرنگی از ره تقلید [illegible]
فکند [illegible] | زسر فکنده هوای [illegible] فرنگ
روانه گشت سوی [illegible] شهید | بهر دو دست گرفت آن سر [illegible]
بگریه گفت که ای سرور [illegible] | بمذهب پدرت [illegible]
روایت است که [illegible] شهادت [illegible] | نوای روح [illegible]
ز سر گذشت فدا کرد بهر دین جان | ز سر گرفت فرنگی طریق [illegible]
چو سر [illegible] پاک دین [illegible] | بساط ظلم [illegible]
[illegible] | بحق روشنی دیده امام حسین
که جان خویش فدا کرد در ره [illegible] | [illegible] شفاعت عصیان [illegible]
که [illegible] دوستی آل مصطفی دارد | باو ببخش [illegible]

۱۱۳

خصوص مستمعان حدیث [illegible] | بغم نشسته این مجلس [illegible]
باستان شه تشنه [illegible] | تمام را ز ره لطف کربلائی کن
[illegible] | [illegible] تشنه لبش [illegible]
چو مقبل است [illegible] | برحمت و کرم [illegible] مقابل کن

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

ای محبان زوج زهرا [illegible] | نایب پیغمبر ما را نمیدانم چه شد
جانشین مصطفی را [illegible] | [illegible] نمیدانم چه شد
شهسوار [illegible] ذوالفقار [illegible] | راکب انا فتحنا را نمیدانم چه شد
صاحب تاج [illegible] | [illegible] لولا خلقنا را نمیدانم
تشنه لب [illegible] | ساقی انا اعطینا را نمیدانم چه شد
کوفیان [illegible] | [illegible] را نمیدانم چه شد
یا محمد جان [illegible] | آبروی عرفانا را نمیدانم چه شد
فاطمه در عالم ارواح [illegible] | [illegible] را نمیدانم چه شد
دمبدم گوید حسین با چشم گریان [illegible] | ای عزیزان صاحب [illegible] را نمیدانم

کعبه گردیده سیه پوش [illegible] | [illegible] سبحان الذی اسری را نمیدانم
آسمان هم زمین [illegible] | ساکنان عرش اعلی را نمیدانم
[illegible] والضحی | [illegible] را نمیدانم
تاجدار [illegible] | مقصد یس و طه را نمیدانم چه شد
زبده اولاد آدم [illegible] | والی [illegible] را نمیدانم چه شد
خانهای اهل بیت [illegible] | [illegible] اسلام را نمیدانم چه شد
روز حشر این [illegible] | [illegible] شیعه ما را نمیدانم چه شد

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم وتمم بالخیر

امشب [illegible] | فردا حسین تشنه جگر [illegible]
امشب [illegible] حسین [illegible] | فردا افغان و زلزله در کربلا شود
امشب [illegible] | فردا یتیم حضرت زین العباد شود
امشب [illegible] کلثوم [illegible] | فردا سکینه از پدر خود جدا شود
امشب [illegible] | فردا [illegible] خورده [illegible]
امشب [illegible] | فردا ز تیغ سر ز بدنها جدا شود

۱۱۴

امشب نکاح حضرت قاسم کند حسین / فردا درون خانه ماتم سرا شود
امشب زفاف زینب کبری است [illegible] / فردا برای اهل بیت محمد چها شود
امشب مقام کرب و بلا گشت [illegible] / فردا فغان کنان بنوی مصطفی شود
امشب نشست با غم [illegible] / فردا [illegible] سوی کربلا شود
امشب [illegible] حسین علی [illegible] / فردا شهید خنجر ظلم و جفا شود
خاموش شو سلیم که از سوز [illegible] / آهنگ [illegible] زمین کربلا شود
امروز [illegible] پر شود زین عباد / از جور جفائی پسر ابن زیاد
امروز [illegible] پدر خواهد شد / اولاد رسول در بدر خواهد شد

واقعه نهم از کتاب مقتل در باب مرخص نمودن حضرت
سید سجاد امام زین العابدین علیه السلام بجانب
مدینه و بشیر نعمان را همراه کردن و روانه نمودن
رب [illegible] بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

رسید ماه محرم [illegible] / دریده جامه [illegible] ناله و شکیبائی
تازه شد بلا و جهان ماتم شد / عروج کرد هلال مه محرم شد
[illegible] / محرم آمد و آبی بروی کار آمد
محرم است [illegible] وقت [illegible] / چو ابر گریه [illegible]
خوش آنکه [illegible] تعزیه [illegible] / خوش آنکه [illegible] آه و فغان [illegible]
برآنکه گریه [illegible] روز [illegible] / [illegible] چشم [illegible]
بدیده [illegible] / [illegible] گفت [illegible]
خصوص [illegible] / [illegible] تعزیه [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / ز دیده [illegible] دیده [illegible]
[illegible] کرب و بلا / [illegible] سید [illegible]
[illegible] / [illegible] امام حسین
روایت است [illegible] / [illegible] شام [illegible]
[illegible] شهید [illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]
[illegible] / [illegible]

بقیة النعم اهل بیت آل عبا / سلاله [illegible] سید شهدا
[illegible] سید [illegible] قبله سجاد / برسم [illegible] آل عبا زین عبا
[illegible] / [illegible] چهارم [illegible]
شکسته خاطر و [illegible] / ز گریه بود [illegible] دیده [illegible]
نشسته بود بغم [illegible] شاه شهید / [illegible] قاصد یزید پلید
خطاب کرد که ای شهسوار کشور غم / [illegible] طلب سکینه ز اهل حرم
چو این شنید [illegible] / روانه شد [illegible] یزید [illegible]
قدم نهاد چو در مجلس آن [illegible] / ز جای جست یزید لعین [illegible]
[illegible] / [illegible] سید سجاد [illegible]
اگر [illegible] خلافت [illegible] / هزار مرتبه [illegible]
نشاند سید سجاد [illegible] / نشست در [illegible]
[illegible] / [illegible] خویش [illegible]
پس [illegible] احترام [illegible] / [illegible] رفتن [illegible]
طلب نمود ز خاصان بشیر نعمان را / با و [illegible] پرستاری [illegible]
برای [illegible] / [illegible] حضرت زین العبا [illegible]
[illegible] یزید [illegible] / چو باز گشت سوی خانه [illegible]
با اهل بیت حدیث [illegible] / [illegible] وطن اشارت [illegible]
ز شام سید سجاد [illegible] / [illegible]
ز شام عازم سمت مدینه گردیدند / [illegible] سفینه [illegible]
تمام راه [illegible] رکاب [illegible] / [illegible] آفتاب [illegible]
[illegible] / [illegible] کربلا [illegible]
روایت است که چون [illegible] / رسید [illegible] غم [illegible]
پیاده [illegible] / [illegible] کربلا [illegible]
مخدرات تمام از [illegible] / [illegible] قبر [illegible]
پیاده گشت [illegible] / روانه گشت سوی قبر سید شهدا
رسید [illegible] / بگریه گفت که ای نور چشم پیغمبر
شهادت تو [illegible] / غم تو از گل [illegible] گلاب گرفت
[illegible] / بدیده [illegible] تو [illegible]

مصیبت تو نفس [illegible] / غم تو [illegible]
وطن [illegible] چشم [illegible] / [illegible] چه چاره کنم [illegible]
[illegible] / ره [illegible] دیده [illegible]
وطن [illegible] خواهد بود / مدینه [illegible] شام [illegible]
مرا چو اهل وطن [illegible] / بماتم تو گریبان [illegible] کنند
[illegible] / ز من حکایت حال [illegible]
[illegible] / [illegible] حدیث [illegible] بیان [illegible]
اگر ز [illegible] حکایت [illegible] / چسان حدیث کنم [illegible]
[illegible] / [illegible] سخن خجلت [illegible]
چسان [illegible] / چسان [illegible]
بآنجناب [illegible] چسان سلام کنم / چگونه [illegible] قیام کنم
مرا چگونه جواب سلام خواهد داد / چگونه [illegible] احترام خواهد داد
چسان روم [illegible] / با و حدیث شهادت چسان [illegible]
[illegible] / [illegible] قبر [illegible]
سوی [illegible] / ز گریه خانه اهل جهان [illegible]
درین [illegible] / [illegible]
چنین بیان [illegible] / [illegible] تربت شاه شهید [illegible]
ز اختلاف روایت [illegible] / فتاده بود [illegible]
سکینه [illegible] / [illegible] زینب [illegible]
[illegible] / رسید تا بسر قبر سید شهدا
[illegible] سکینه [illegible] / شنید ناله [illegible]
خبر گرفت ز زینب [illegible] / [illegible]
جواب گفت که این [illegible] / همین زمین که [illegible]
چو این شنید سکینه ز زینب [illegible] / بروی قبر پدر [illegible]
[illegible] / ز شوق [illegible]
[illegible] / [illegible]
خطاب [illegible] قبر پدر [illegible] / [illegible] گفت [illegible]
[illegible] / [illegible]

بگو یک قصه از محنت کشیدن	چه واقع گشت که [illegible]
تو چون بخیمه شدی ما اسیر گردیدیم	بسان [illegible] دستگیر گردیدیم
چنانکه میتوانم قوم کوفیان کردند	بما ستم زده کان شمر ابتر کردند
ز تشنگی همه [illegible] بودیم	ز تشنگی همه [illegible] بودیم
نخست [illegible] طالب زبان بود	کسی [illegible] سیر بود ز جان
بروز سیر سر رود حجاز ما بودیم	غریب وار بشب در خرابها بودیم
بهر دیار که وارد شدیم [illegible]	مخدرات تو از خلق در تماشا بود
بهر طریق چه در روز و شب [illegible]	درون [illegible]
نشسته دختران بی مقنعه و معجر	تمام بیکس و بی [illegible] و بی یاور
سوار بر شتر [illegible] تماشا	تمام [illegible] محابا
سر ترا بسنان در دشت [illegible]	روانه بود بپیش آن لعین [illegible]
بهر قدم [illegible] اهل بیت می زد	[illegible]
سر منور تو مینمود [illegible] بام	ندیده بود کسی آفتاب در سر شام
[illegible] خانه یزید شدیم	ز زندگی همه یکباره نا امید شدیم

[illegible]	[illegible]
تمام را برسن بسته [illegible]	گرفته دست [illegible]
[illegible] خلایق بنمود	شدیم داخل بزم یزید [illegible]
[illegible]	تمام را برسن بسته داشتند [illegible]
پس از تامل [illegible] آن لعین	سوال کرد ز احوال سید سجاد
جواب گفت [illegible]	علی اوسط فرزند سید شهدا
چو این شنید [illegible] سوال	برادرم بجوابش زبان [illegible]
پس از مجادله آن سنگدل [illegible]	بقتل حضرت زین العباد [illegible]
مخدرات [illegible]	بپیش آن سگ [illegible]
کسی نبود که تدبیر آن تواند کرد	علاج [illegible] تواند کرد
[illegible] یزید [illegible] کرد	[illegible]
[illegible] شفاعت برای [illegible]	شفاعتش چو بر آن سنگدل [illegible]
[illegible]	[illegible]
و زان معامله [illegible] ظلم	[illegible]

سوی یزید اشارت [illegible]	مرا و فاطمه را [illegible]
[illegible]	خطاب کرد [illegible] روسیاه [illegible]
تو کیستی که [illegible]	ز آل بیت رسالت کنیز [illegible]
روا بود که جگر گوشه رسول خدا	شود کنیز تو [illegible]
هنوز [illegible]	دلم هنوز ازین قصه [illegible]
[illegible]	مرا [illegible]
بگفت این [illegible] فغان	بسینه زد [illegible]
مخدرات چو حال سکینه را دیدند	صدای نوحه بگوش فلک رسانیدند
[illegible] سید سجاد [illegible] میکردند	[illegible] میکردند
چو این مشاهده بنمود سید سجاد	[illegible]
تمام خیمه [illegible] بپا کردند	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] سیاه [illegible]	[illegible]
[illegible] صدا [illegible]	تمام [illegible] کشتند

صدای ماتم آل رسول گشت بلند	[illegible]
[illegible]	[illegible]
تمام [illegible] روانه شدند	[illegible]
روایت است [illegible]	[illegible]
[illegible] حضرت موسی [illegible]	[illegible]
سوال کرد ز خدام اهل بیت کرام	که کیست [illegible]
تمام سید سجاد [illegible]	[illegible]
بسوی سید زین العباد روان گردید	رسید [illegible]
سوال کرد از آن حضرت [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] انقلاب بود	[illegible] یعقوب [illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	کفن بگردن [illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible] کوفیان [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
زمین بلرزه در آمد [illegible]	سیاه شد فلک [illegible] آفتاب گرفت
چو این مشاهده کردم [illegible] گشتم	[illegible] گشتم
چهار روز چو بگذشت [illegible]	[illegible] کوفیان [illegible]
78 [illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]
[illegible]	[illegible]

غرض که روز بر آن تن نگاهبان بودم   چو شب رسید بر اطراف پاسبان بودم
چو چهره ظلمت شب از سحر نمودار گشت   علامتی ز سوی آسمان چو پیدا گشت
رسید چون ز فغان فلک بسی شب   پدید گشت گروهی ز نوحهای عجب
تمام با دل محزون خاک و دیده   تمام غمزده چون مردم ستمدیده
تمام نوحه کنان و تمام چهره خراش   تمام موی پریشان چو خامه نقاش
ز دیده همه سیل سرشک جاری بود   ز یک یک نوحه شان آسمان [illegible]
رسیده کار بجاییکه زار زار ایشان   که من ز خود شده ام [illegible]
رسید چو نگه به نزدیک آن [illegible]   فرو نشست و زمین [illegible] گرفت
پدید گشت یکی تخت بهر [illegible]   نشسته بود بر آن تخت [illegible]
تمام سر به افکنده با دل غمگین   تمام سرخ قبا [illegible] خونین
گذاشتند چو آن تخت را [illegible]   روان شد به پایین آن [illegible]
مقربان خدا با وجود آن تمکین   شدند پیش [illegible] خاک نشین
ز دور حلقه ماتم [illegible]   تمام چاک [illegible]
رسیده کار بجاییکه زار زار [illegible]   که من ز خود شده ام [illegible]
برادر [illegible] نقش [illegible]   شدند [illegible]

[illegible]   بلند گشت [illegible]
ازان همه [illegible] سر ز [illegible]   مرا گمان که کار آسمان نگون [illegible]
جماعتی ز سپهر برین شدند [illegible]   تمام چاک گریبان و [illegible]
بلند قد [illegible] سیه پوش [illegible]   تمام تعزیه داران عالم بالا
علم سیاه و ز سر تا پا تمام سیاه   بر آمد از دل گردون سواد [illegible]
فکنده [illegible] ز خویش از زمین [illegible]   به تعزیت سر موی [illegible]
برای تعزیه آیین شان [illegible]   زمین [illegible] زان ماتم [illegible]
رسید [illegible] به نزدیک آن [illegible]   پدید گشت [illegible]
نشسته بود جناب [illegible] آن [illegible]   سیاه پوش [illegible]
کدورت از همه در جهان [illegible]   نشسته بود ز غم [illegible]
دریده بود گریبان [illegible]   [illegible] کرده [illegible]
[illegible] خلایق [illegible]   تمام چون [illegible] ماه [illegible]
خلایقی که ز افلاک [illegible]   [illegible] همه [illegible]
ز آسمان همه [illegible]   به [illegible] آن تن [illegible]

چو آنکه بر روی زمین قرار گرفت   ز تاب آینه آسمان غبار گرفت
ز زیر آمد از آن تخت [illegible]   شهنشهی که لباس سیاه [illegible]
[illegible] ز بار [illegible]   چنانچه آن تن [illegible]
سلام کرد و روان گشت [illegible]   بسوی آن شرف کاینات [illegible]
چو این مشاهده نمود آن [illegible]   [illegible]
[illegible] بر گرفت به جان عزیز آن [illegible]   [illegible] ایستادن [illegible]
[illegible] روز زمین [illegible] نشست   [illegible]
[illegible] ریخت سرشک [illegible] دو دیده [illegible]   خطاب کرد به آن تن [illegible]
چه حالت [illegible] ستم رسیده [illegible]   که این ستم [illegible]
[illegible] شد که چنین پاره پاره [illegible]   سرت کجاست [illegible]
[illegible] یا رب چرا [illegible]   چه بوده است [illegible]
دلش چگونه [illegible] تو تاب آورد   [illegible] با تو چنین ظلم [illegible] آورد
[illegible] حال تو [illegible]   [illegible] از تو [illegible]
چه بر سر آمده یا رب [illegible]   چه روز [illegible] در این دشت [illegible]

چو رخ نمود بفرزندهای [illegible]   که [illegible]
گل ریاض امام زین عابدین [illegible]   [illegible] امامت [illegible]
چه [illegible] علی اکبر تو   [illegible] سلطان علی اصغر تو
چرا تو بیکس و تنها درین بیابانی   تو را [illegible] ستم زده [illegible] شهید [illegible]
درین مکالمه بود آن جناب [illegible]   که ناگه آمد از افلاک [illegible]
پدید گشت گروهی ز حوریان [illegible]   تمام با دل زار و بدیده گریان
[illegible] به نزدیک [illegible]   [illegible]
[illegible] همه روز [illegible]   [illegible]
ز خویش [illegible] و احوال [illegible]   [illegible] آمدم آن نعش پاک [illegible]
بجا [illegible]   [illegible] دیده [illegible]
[illegible] حکایت این [illegible]   مرا [illegible] احوال عالم [illegible]
[illegible] شنید از آن [illegible]   ز دیده ریخت سرشک [illegible]
که آن جوان که تو دیدی حسین مظلوم   [illegible]
[illegible]   ز دفتر شهدا [illegible]

چو آن شهید شد از ظلم کوفیان لعین   بماتمند همه اهل آسمان و زمین
خدای [illegible] که تو دیدی ز [illegible]   [illegible] همه در غم [illegible]
که از سپهر [illegible] انبیاء [illegible]   پی زیارت او آمدند [illegible]
دران سریر که [illegible]   [illegible] خداوند ذوالمنن [illegible]
کسی که بر همه از منزلت [illegible]   صفی حضرت پروردگار آدم [illegible]
ز انبیا و [illegible] نوح [illegible]   [illegible]
سیم خلیل خدا [illegible] ابراهیم   [illegible] آتش [illegible] تسلیم
[illegible]   [illegible]
[illegible]   [illegible]
تمام [illegible]   [illegible] و غم آن [illegible]
[illegible] شنید [illegible]   [illegible]
[illegible] که ز روی یقین غلام [illegible]   [illegible]
بچشم مردم این شهر [illegible]   سیاه روی [illegible]
هر که خواند دعا طمع دارم   زانکه من بنده گنهکارم

[illegible] و جفا [illegible]   بر حضرت رسول خدا [illegible]
یا رب [illegible] دیده [illegible]   [illegible] حسین
[illegible] حسین   [illegible] حسین
در روز حشر [illegible]   شاه شهید [illegible]

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر
واقعه ششم [illegible] در باب [illegible] کردن سر آن سرور
بجانب یزید پلید بعد از رسیدن احضار کردن حضرت
امام زین العابدین علیه السلام [illegible]

[illegible] ماه محرم [illegible]   فکنده کشتی آل عبا [illegible]
[illegible]   [illegible]
[illegible]   نشسته با دل [illegible]
[illegible]   [illegible] آتش [illegible]
[illegible] کربلا [illegible]   رساند سوی [illegible]
[illegible]   [illegible]

حسین تست که در خاک [illegible] گشته | سر مبارک او در [illegible] گشته
دل [illegible] سبط ز طوفان آن [illegible] | بنای خانه [illegible] ازان [illegible]
چنانچه حضرت الیاس شد ازان گریان | بهر موجه آن خضر گشته سرگردان
چه موجه که سکندر در ان [illegible] | به پیش شورش آن شور [illegible]
حسین تست که افتاده در میدان | بحال او ز حل و مشتری شده گریان
حسین تست که با جسم پاره پاره بخاک | فتاده بر سر هم از فراق او افلاک
باهل بیت نظر کن [illegible] | تمام روی سپهر [illegible] سیاه
ببین بسوی سکینه که با دل افگار | بروی ناقه عریان ز [illegible] گشته سوار
نظر به سوی [illegible] ایمان کن | یتیم تشنه جگر عابدین گریان
که آب دیده او چرخ از مدار شده | ز ناله اش [illegible] بی‌قرار شده
ز پا فتاده عطارد ز [illegible] تشنه لبان | گرفته در [illegible] ستاره زهره بر افغان
برای سرور دین [illegible] | ز گریه خیل ملک [illegible]
ز کردهای یزید لعین [illegible] | ز سوز ناله [illegible]
ازین عزا که [illegible] اهل بیت | مخدرات سراپرده رسالت [illegible]

بسوی شام ز صحرای کربلا بردند | بران شکسته دلان [illegible] جفا [illegible]
رود بیت که جز اهل بیت [illegible] | بسوی شام رسیدند با دل غمگین
ز بهر سیر ستمدیدگان [illegible] شام | فضای کوچه و بازار را گرفته تمام
فلک پرده کیانرا نظر سوی بازار | شکسته خاطر و افسرده با دل افگار
سکینه گریه کنان [illegible] | ازان گروه ستمکاره آب می‌طلبید
ربود عارضه تشنگی دل [illegible] | [illegible] برای خدا [illegible]
یزید از اثر باده جهالت مست | ز روی شوق نشسته به بارگاه نشست
طلب نمود پس آنگاه آن اسیران را | گل ریاض حسین عابدین [illegible]
تمام آل عبا با دیده خونبار | [illegible] به بردند نزد [illegible]
یزید از سر کین جانب [illegible] | ز روی قهر سوی عابدین [illegible]
بگفت ای پسر شاه دین چه [illegible] | ببین که کرده [illegible]
چو آن حسین که با میل [illegible] | [illegible] سلسله خویش [illegible]
ببین اگر چه پی احضار [illegible] | [illegible] شهید [illegible]
چو این شنید ز جا خواست عابد گریان | زبان گشود که ای نابکار [illegible]

شهید کرده حسین را یزید [illegible] | تو ای ستمگر بی‌دین [illegible]
ببین که کرده [illegible] | فکنده تو ز پا سبط سید ابرار
سری که بر سر دوش مصطفی [illegible] | جدا ز تیغ ستم کرده تو ای مردود
از آنچه کرده تو با ما [illegible] | [illegible] رسول خدا [illegible]
تو کرده آل نبی [illegible] | سر برهنه بسوی [illegible] بازار
ازین سخن [illegible] یزید [illegible] | ز خشم تیره شد و [illegible]
یزید گفت که ای نابکار بدکردار | که سر ز پیکر این کودک [illegible]
چو از یزید پلید آن لعین [illegible] | کشید تیغ سوی [illegible] عبادت
فکند دست و گریبان عابدین [illegible] | ز ظلم دامن آن گوهر [illegible]
[illegible] ناله ستمدیدگان [illegible] | بروی حضرت زین العباد [illegible]
سکینه از [illegible] | بگریه زینب [illegible]
که ای یزید ستمگر [illegible] | ازین یتیم [illegible] مخواه
مکن اراده قتلش [illegible] | ز کشتن پدرش ای لعین [illegible]
مکن جفا که گل گلشن رسول خداست | ز شاه تشنه لبان یادگار در [illegible]

اگر به تیغ تو ما [illegible] | بود محال که [illegible]
ازین سخن فلک پیر شد [illegible] | [illegible] باب آن [illegible] نکرد اثر
اشاره کرد که جلاد [illegible] | بسوی [illegible] قتل [illegible]
[illegible] | بگفت اشهد ان لا اله الا الله
چو آن لعین ز پی کشتن [illegible] | ز اتفاق [illegible]
بدید ختم رسالت [illegible] | ازین معامله انگشت [illegible]
ز سهم لرزه بیفتاد بر تن جلاد | ز پا در آمد [illegible]
گروه شام ازین حال [illegible] | [illegible] یزید لعین [illegible]
یزید کرد اشارت [illegible] | ز بهر کشتن زین العباد [illegible]
[illegible] | گشود دیده حیرت [illegible]
بدید در [illegible] | ز سوز [illegible]
فکند تیغ ز کف [illegible] | دوید و رفت [illegible]
[illegible] | نشسته ناله کنان [illegible]
یزید چونکه شنید [illegible] | ز جای خواسته [illegible]

تمام مجلس آن نابکار [illegible] | [illegible]
ز آه و ناله احبا نمود [illegible] رسول | فتاد گریه [illegible] گشت ملول
بحال دیده گریان [illegible] | نشسته با دل پر [illegible]
بگریه گفت خدایا [illegible] | حریق کربلا سبط [illegible]
که روز حشر کرم کن [illegible] | که در عزای حسین کرده دیده [illegible]

واقعه چهارم گفته مقبل در باب شهادت حضرت امام حسین علیه السلام و بروایت دویم سوار شدن آنحضرت [illegible] و [illegible] و اسلام آوردن او [illegible] شهدا و وصیت کردن حضرت امام [illegible] و شهادت یافتن آنحضرت و رسانیدن خبر شهادت ذو الجناح بخیمها و شیون اهل بیت علیه الصلوة والسلام

رب یسر بسم الله الرحمن الرحیم و تمم بالخیر

محرم آمد و تجدید شد عزای حسین | رسید موسم طوفان کربلای حسین
جهان بتعزیه او نکرد کوتاهی | کشیده اند الف [illegible]

جراحتیست بدلها ز غم شهادت [illegible] | که شور حشر بود مرهم جراحت [illegible]
دل که در غم سبط مصطفی [illegible] | [illegible] کربلا دارد
[illegible] | [illegible] تمام جهان [illegible]
خصوص من که دلم خون [illegible] | تمام روز تمنای سید شهدا
برای نوحه مرا [illegible] دیده [illegible] | ز گریه [illegible]
[illegible] | ادای تعزیه [illegible]
همین وصیت من [illegible] | که داد تعزیه باید بروز [illegible]
[illegible] آل رسول [illegible] | [illegible] چشم [illegible]
[illegible] | بدیده طفل [illegible]
شبی بواقعه در کربلا [illegible] | بخواب [illegible]
چه کربلا که اگر عرش [illegible] | که گوشواره او [illegible]
چه کربلا [illegible] | نوشته [illegible]
[illegible] | [illegible]
[illegible] | [illegible] فردوس [illegible]

پی ضیافت و اطعام زائران عزیز / شده بهشت صحن و [illegible]

ز روضه اش [illegible] / وزان مطالعه [illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

به وقت [illegible] / ز روزه [illegible] شهادت امام تشنه لبان

[illegible]

مجاورات [illegible] و ماتم / روان [illegible] قتال امام

سکینه یا علی [illegible] / زدیده شاه جگر تشنه را رکاب

دل شکسته [illegible] / خطاب کرد [illegible]

گدای [illegible] حضرت رسول الله / جناب [illegible] پناه تمام خلق الله

۱۸ ترا [illegible] قتال [illegible] / مکالمات ترا [illegible]

برای گلشن فردوس [illegible] / تو میروی [illegible]

زدور [illegible] / تو چه [illegible] شهید [illegible] خواهم

ترا [illegible] / [illegible] خاطر [illegible]

تو چه [illegible] شهید [illegible] خواهم / یتیم [illegible] خواهم

[illegible] / هزار دوست [illegible]

[illegible] / جدا ز حضرت تو طاقت صبور [illegible]

کجا که میروی ای شافع [illegible] / [illegible] همراه

جواب [illegible] سکینه / [illegible]

[illegible] زدیده [illegible] / [illegible]

خطاب کرد [illegible] سکینه آنزمان / بگریه گفت که ای [illegible]

[illegible] پروردگار [illegible] / جناب حضرت [illegible]

مرا به تیغ ستم [illegible] شهید [illegible] / تو نیز [illegible]

[illegible] / [illegible] شفاعت [illegible]

بگفت و گشت روان [illegible] / [illegible] شهید [illegible]

[illegible] ستم و ظلم کوفیان [illegible] / که [illegible] شهادت آن شاه تشنه [illegible]

[illegible] / شنیده [illegible]

روایت است که چون [illegible] میدان / [illegible] از حرکت [illegible] ذوالجناح

ز [illegible] طاقت [illegible] / [illegible] ذوالجناح [illegible]

روایت است که در پیکر [illegible] / هزار [illegible]

ز بسکه [illegible] جراحت [illegible] / [illegible]

پیاده گشت و در آنحال [illegible] / [illegible] ذوالفقار [illegible]

فکند اسلحه [illegible] / نشست [illegible]

خطاب کرد بسوی ذوالجناح [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible] تیغ [illegible] ستم [illegible]

[illegible] / رسید [illegible]

وصیت [illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] / [illegible]

[illegible] کوفیان [illegible] / [illegible]

چو این [illegible] / فغان [illegible]

چو آفتاب [illegible] / [illegible]

روان [illegible] / [illegible]

ز دیده [illegible] جانب میدان [illegible] / [illegible] شهادت [illegible]

چو آن [illegible] / نشسته بود [illegible]

ز بسکه [illegible] / نداشت طاقت [illegible]

[illegible] نشسته [illegible] / [illegible] بروی زمین [illegible]

[illegible] / نداشت [illegible] جگر [illegible]

[illegible] / [illegible] سوخت [illegible]

[illegible] / ستاده بود [illegible]

چو آن [illegible] / [illegible] شهادت [illegible]

[illegible] قبول شهادت [illegible] / شد آن [illegible]

[illegible] / [illegible] همراه [illegible]

[illegible] / نداشت چاره [illegible]

شبش بخواب سحر دیده بود [illegible] / امین وحی [illegible]

[illegible] گلشن فردوس داده [illegible] / در کرامت حق [illegible]

بخواب خویش [illegible] کرده بود [illegible] / چو این سعد لعین [illegible]

شهادت [illegible] تشنه [illegible] / ز ترس خویش [illegible]

[illegible] / روانه گشت [illegible]

[illegible] / رسید بر سر [illegible]

فتاده دید [illegible] / طپان بروی زمین [illegible]

چو [illegible] / یکی [illegible]

سر مبارک او از جراحت [illegible] / [illegible]

سر مبارک او [illegible] زخم [illegible] / هزار [illegible]

تن مبارکش [illegible] / ز [illegible]

چو این مشاهده کرد [illegible] / ز حال رفت [illegible]

ز دیده [illegible] / سوال کرد از آن [illegible]

که ای جناب [illegible] / ترا [illegible] عالی [illegible]

[illegible] / اگر چه [illegible]

تو کیستی [illegible] / چه کرده [illegible] حال [illegible]

چو این شنید [illegible] / ز دیده [illegible]

جواب گفت [illegible] / [illegible] رسول [illegible]

[illegible] / که وصف ذات [illegible]

[illegible] نبوت [illegible] / ز معجزات [illegible]

چو این شنید ز شاه [illegible] / سوال کرد که تعبیر خواب [illegible]

چو این شنید [illegible] / جواب گفت [illegible]

که [illegible] حضرت [illegible] / تو خواب دولت بیدار [illegible]

ترا [illegible] خلد برین [illegible] / از این سخن [illegible]

چو این شنید [illegible] / فکند خنجر خود را [illegible]

[illegible] / به پای شاه [illegible]

ز دیده [illegible] / زبان [illegible]

که ای جناب [illegible] / [illegible]

مرا به بخشش [illegible] بیازم [illegible] — بحق [illegible] [illegible]
شهادتین بر شاه دین بیان [illegible] — زروی صدق [illegible] [illegible]
شهاده گفت و [illegible] — بجنگ رفت و [illegible] شهید [illegible]
چو شد شهید [illegible] — قبول قتل شه دین [illegible]
چه از حکایت [illegible] — که هست قصه آن روسیاه [illegible]
چو شد شهید ستم آن امام [illegible] — روایتست که [illegible]
روایتست که [illegible] شهادت شه دین — ز جنگ دست کشیدند [illegible]
ز فعل خویش [illegible] — تمام مرتبه افکنده [illegible]
باین خیال [illegible] — که خیمهای [illegible] بر باد [illegible]
که گرد تیره از روی دشت [illegible] — نشست گرد از آن ذو الجناح
چو ذو الجناح [illegible] — گشود بال بروی زمین [illegible]
چنان رمید که گرد [illegible] — [illegible] با اضطراب [illegible]
باین طریق تکاپو کنان [illegible] — صف سپاه شکست و [illegible]
ز شاه تشنه [illegible] جستجو میکرد — بنعش تشنه لبان [illegible] میکرد
[illegible] بسیاران [illegible] — رسید تا بسر نعش سید [illegible]
نظر فکند سوی نعش آن امام [illegible] — [illegible] خود را [illegible]
ز بس [illegible] پیکر او زخمهای کاری [illegible] — هنوز خون [illegible] جاری [illegible]
چو این مشاهده [illegible] — زپا درآمد و بر روی [illegible]
گهی [illegible] بکف [illegible] — گهی ز سینه فغان میکشید [illegible]
گهی ز [illegible] بر زمین میغلطید [illegible] — [illegible] زبان [illegible]
گهی [illegible] خاک [illegible] — [illegible] بر سپهر [illegible] افکند
نظر چو بر تن [illegible] — [illegible] سوی [illegible] میکرد
[illegible] تشنه [illegible] — بدین صفت [illegible]
سبک [illegible] — ز هر قدم بدویدن [illegible]
بصد هزار [illegible] رسید — ستاره [illegible]
روایتست که [illegible] شهادت [illegible] — ز شاه تشنه [illegible] خیمه [illegible]
مخدرات [illegible] — برنگ خانه [illegible]
[illegible] بهشت — [illegible] ماتم [illegible]

نشسته [illegible] — بدور [illegible] بیمار [illegible]
خصوص [illegible] دیده نور [illegible] — قرین محنت [illegible]
تپ مفارقت [illegible] تشنه [illegible] — ز [illegible]
نشسته بود [illegible] — که [illegible] ذو الجناح [illegible]
ز جای جست با امید [illegible] — سواد دیده [illegible] روشن [illegible]
روانه شد [illegible] سید سجاد — تمام اهل حرم [illegible]
بصد [illegible] — ستاده گریه کنان ذو الجناح [illegible]
چه ذو الجناح [illegible] — بذو الجناح [illegible]
فتاده [illegible] — [illegible]
ز خاک [illegible] غبار آلود — فتاده [illegible] خون آلود
ز بسکه بر بدنش [illegible] — عقاب [illegible] سوی [illegible]
ز خون آن [illegible] — ستاده گریه کنان [illegible]
چو این مشاهده کردند [illegible] — [illegible]
تمام با دل پر حسرت حسین [illegible] — روان شدند [illegible] ذو الجناح [illegible]
یکی [illegible] ذو الجناح میکرد — یکی [illegible] شاه تشنه [illegible]
یکی [illegible] — یکی [illegible] بآستین میزد
گشود [illegible] — کشید [illegible]
سکینه آمد [illegible] ذو الجناح — [illegible]
[illegible] — [illegible]
بسینه میزد [illegible] — [illegible] ذو الجناح
[illegible] — چه شد [illegible] حسین [illegible]
بگو کجاست [illegible] تشنه کام [illegible] — چه شد چراغ [illegible]
کجا فکنده [illegible] — کجا [illegible] آن [illegible]
کجاست روشنی دیده رسول الله — چه شد [illegible] جهان [illegible]
کجاست [illegible] — چه شد [illegible]
[illegible] نوجوان [illegible] — [illegible] میدان [illegible]
[illegible] — کدام سنگدل [illegible] تیغ [illegible]
[illegible] — ز جنگ [illegible]

[illegible] — روایتست [illegible]
[illegible] نکته [illegible] — که اختصار سخن [illegible]
[illegible] — [illegible] ماندم [illegible]
[illegible] — پناه [illegible] پناهم
[illegible] دیده [illegible] — [illegible] دیده [illegible]
[illegible] — هزار [illegible]
[illegible] میروم — توجهی کن [illegible]
که تا [illegible] — بحضرت [illegible] دشمنان [illegible]
بیاد [illegible] — که ذات [illegible] افتاده
محبت [illegible] — که غیر تو [illegible]
دل از محبت ابنای روزگار [illegible] — [illegible]

در تعریف حضرت [illegible] و دوازده امام — بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible] — [illegible]
با ذات پاک حیدر [illegible] — [illegible]
لولاک [illegible] — [illegible] علی [illegible]
[illegible] — معلوم [illegible]
[illegible] — [illegible] ولایت [illegible]
[illegible] — انصاف [illegible]
معراج [illegible] حقیقت [illegible] — [illegible]
تعریف [illegible] — مریم [illegible]
پیاله [illegible] — [illegible]
[illegible] — خورشید [illegible]
زین العباد و باقر جعفر رضا [illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible]
[illegible] — [illegible] جعفر [illegible]
[illegible] — [illegible] حیدر [illegible]
[illegible] — یا مظهر العجایب [illegible]
[illegible] — [illegible]

[illegible] گرچه کاول بیچ و تاب [illegible]   [illegible]
یا مرتضی گر تو تم دو جگت [illegible]   [illegible]
آنکه [illegible] علی نور است   در هر دو جهان نیکوی مشهور است
آنرا که جوی بغض علی در دل است   حقا که چو ابلیس ز جنت دور است

بسم الله الرحمن الرحیم

یا رب بحق احمد سید المقتدی   مقتدا مقرب منتجب و خاتمی
ذی شرف و شرف ذی ظفر مظفر   ذی خطر مخطر ذی کوهر [illegible]
ثم بشحنة النجف [illegible]   قایل قول لو کشف قاتل کل ظالمی
حیدر ان الغضنفر صاحب حوض کوثر   شافع یوم محشر ثم بطهر فاطمی
در رحمت سید الوری [illegible]   ثم بنیهم الهدی [illegible] الهاشمی
الحسین و [illegible] علی ثانی   ثم باقر [illegible] وکاظمی
ثم علی الرضی ثم محمد التقی   ثم [illegible] النقی والحسن [illegible]
قد [illegible] عسکر [illegible]   ثم بحجلة الخلف وارث [illegible]
انت تحول البلا انت رحم الخطا   انت تقبل الدعا یا اکرم الاکرمی
انت محسن النعم انت واجب   فعف لنا عن اللمم یا صمدی

یا حافظ بسم الله الرحمن الرحیم یا حفیظ

صبحدم تا که برآمد ز ورق [illegible]   وز سوی مشرق [illegible] خالق پروردگار
گوش جان [illegible]   آمد آواز ملک از [illegible]
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار   ای فتح و نصر [illegible] اسلام و دین [illegible]
هر چه گفته مصطفی کردی [illegible]   گر همی خواهی [illegible]
گوش کن [illegible]   لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
ای گرفته تیغ عدالت [illegible]   قاتل کفاری [illegible]
[illegible]   باش [illegible]
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار   گر همی خواهی که ایمن [illegible]
از کف ساقی کوثر جرعه [illegible]   گوش کن [illegible]
[illegible]   لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
یا امیر المومنین حب تو ایمان [illegible]   دوستی خاندان [illegible]
هر زمان با ناصبی [illegible]   در دو [illegible]

لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار   یا امیر المومنین از لطف [illegible]
از سر تحقیق گفت [illegible]   من بجانم هر زمان [illegible]
[illegible] کرد [illegible]   لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار
یا امیر المومنین دست من و دامان تو   بنده بیچاره کاشی [illegible]
من که باشم او بود [illegible]   مصطفی و مجتبی فرموده [illegible]
لا فتی الا علی لا سیف الا ذوالفقار   محمد نبی الله علی ولی الله
یا کبیکج یا کبیکج یا کبیکج یا الله

مرثیه مولانا محتشم بسم الله الرحمن الرحیم

باز این چه شورش است که در خلق عالم است   باز این چه نوحه و چه عزا و چه ماتم است
باز این چه رستخیز عظیم است کز زمین   بی نفخ صور خاسته تا عرش اعظم است
این صبح تیره باز دمید از کجا کزو   کار جهان و خلق جهان جمله درهم است
گویا طلوع میکند از مغرب آفتاب   کاشوب در تمامی ذرات عالم است
گر خوانمش قیامت دنیا بعید نیست   این رستخیز عام که نامش محرم است
در بارگاه قدس که جای ملال نیست   سرهای قدسیان همه بر زانوی غم است
جن و ملک بر آدمیان نوحه میکنند   گویا عزای اشرف اولاد آدم است
خورشید آسمان و زمین نور مشرقین   [illegible]
کشتی شکسته [illegible]   در خاک و خون فتاده میدان کربلا
گر چشم روزگار بر او فاش میگریست   خون میگذشت از سر ایوان کربلا
نگرفت دست دهر گلابی بغیر اشک   زان گل که شد شکفته ببستان کربلا
از آب هم مضایقه کردند کوفیان   خوش داشتند حرمت مهمان کربلا
بودند دیو و دد همه سیراب و میمکید   خاتم ز قحط آب سلیمان کربلا
زان تشنگان هنوز بعیوق میرسد   فریاد العطش ز بیابان کربلا
آه از دمی که لشکر اعدا نکرد شرم   کردند رو بخیمه سلطان کربلا
آندم فلک بر آتش غیرت سپند شد   کز خوف خصم در حرم افغان بلند شد
کاش آن زمان سرادق گردون نگون شدی   وین خرگه بلند ستون بیستون شدی
کاش آن زمان درآمدی از کوه تا بکوه   سیل سیه که روی زمین قیرگون شدی
کاش آن زمان ز آه جگرسوز اهل بیت   یکشعله برق خرمن گردون دون شدی
کاش آن زمان که این حرکت کرد آسمان   سیماب‌وار گوی زمین بی‌سکون شدی

کاش آن زمان که پیکر او شد درون خاک   جان جهانیان همه از تن برون شدی
کاش آن زمان ز کشتی آل نبی نشان   عالم تمام غرقه دریای خون شدی
این انتقام گر نفتادی بروز حشر   با این عمل معامله دهر چون شدی
آل نبی چو دست تظلم برآورند   ارکان عرش را بتزلزل درآورند
برخوان غم چو عالمیان را صلا زدند   اول صلا بسلسله انبیا زدند
نوبت باولیا چو رسید آسمان طپید   زان ضربتی که بر سر شیر خدا زدند
پس آتشی ز اخگر الماس ریزه‌ها   افروختند و در حسن مجتبی زدند
وانگه سرادقی که ملک محرمش نبود   کندند از مدینه و در کربلا زدند
وز تیشه ستیزه در آن دشت کوفیان   بس نخلها ز گلشن آل عبا زدند
پس ضربتی کزان جگر مصطفی درید   بر حلق تشنه خلف مرتضی زدند
اهل حرم دریده گریبان گشوده مو   فریاد بر در حرم کبریا زدند
روح الامین نهاده بزانو سر حجاب   تاریک شد ز دیدن آن چشم آفتاب
چون خون ز حلق تشنه او بر زمین رسید   جوش از زمین بذروه عرش برین رسید
نزدیک شد که خانه ایمان شود خراب   از بس شکستها که بارکان دین رسید
نخل بلند او چو خسان بر زمین زدند   طوفان بآسمان ز غبار زمین رسید
باد آن غبار چون بمزار نبی رساند   گرد از مدینه بر فلک هفتمین رسید
یکباره جامه در خم گردون بنیل زد   چون این خبر بعیسی گردون‌نشین رسید
پر شد فلک ز غلغله چون نوبت خروش   از انبیا بحضرت روح الامین رسید
کرد این خیال وهم غلط کار کان غبار   تا دامن جلال جهان‌آفرین رسید
هست از ملال گرچه بری ذات ذوالجلال   او در دل است و هیچ دلی نیست بی ملال
ترسم جزای قاتل او چون رقم زنند   یکباره بر جریده رحمت قلم زنند
ترسم کزین گناه شفیعان روز حشر   دارند شرم کز گنه خلق دم زنند
دست عتاب حق بدر آید ز آستین   چون اهل بیت دست در اهل ستم زنند
آه از دمی که با کفن خونچکان ز خاک   آل علی چو شعله آتش علم زنند
فریاد از آن زمان که جوانان اهل بیت   گلگون کفن بعرصه محشر قدم زنند
جمعی که زد بهم صفشان شور کربلا   در حشر صف زنان صف محشر بهم زنند
از صاحب حرم چه توقع کنند باز   آن ناکسان که تیغ بصید حرم زنند
پس بر سنان کنند سری را که جبرئیل   شوید غبار گیسویش از آب سلسبیل

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار | خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه | ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن | گفتی فتاد از حرکت چرخ بی‌قرار
عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر | افتاده در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود | شد سرنگون ز باد مخالف حباب‌وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل | گشتند بی‌عماری محمل شترسوار
با آنکه سر زد آن عمل از امت نبی | روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار
وانگه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد | نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد

بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد | شور و نشور واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند | هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد
هرجا که بود آهویی از دشت پا کشید | هرجا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت به باد رفت | چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد | بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد
ناگاه چشم دختر زهرا در آن میان | بر پیکر شریف امام زمان فتاد

بی‌اختیار نعرهٔ هذا حسین ازو | سر زد چنانکه آتش ازو در جهان فتاد
پس با زبان پر گله آن [illegible] | در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
خاموش محتشم که ازین قصهٔ [illegible] | از سوز آه ماتمیان ماهتاب شد
خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست | دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
خاموش محتشم که ز فکر غم حسین | جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد
تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد | بر هیچ آفریده جفایی چنین نکرد

تمت تمام شد کار من نظام خدا

بحر طویل من کلام | بسم الله الرحمن الرحیم | شاه فاتح

وا مصیبت که دگر از افق غم زده سر ماه محرم شده خون
در جگر عالم و آدم دو جهان دیده از این ماتم عظمی شده پر نم
همه واله شده مذبوح ازین خنجر بیداد و ستم گشته جگرها
همه مجروح از این ناوک دلدوز الم آه ندا غم بچه سان
[illegible] قطعه بر خفته اندوه و داغ الم [illegible]
شیعیان ماتمیان تعزیه داران و محبان همه [illegible]

روزی که شد به نیزه سر آن بزرگوار | خورشید سر برهنه برآمد ز کوهسار
موجی به جنبش آمد و برخاست کوه کوه | ابری به بارش آمد و بگریست زار زار
گفتی تمام زلزله شد خاک مطمئن | گفتی فتاد از حرکت چرخ بی‌قرار
عرش آن زمان به لرزه درآمد که چرخ پیر | افتاده در گمان که قیامت شد آشکار
آن خیمه‌ای که گیسوی حورش طناب بود | شد سرنگون ز باد مخالف حباب‌وار
جمعی که پاس محملشان داشت جبرئیل | گشتند بی‌عماری محمل شترسوار
با آنکه سر زد آن عمل از امت نبی | روح الامین ز روی نبی گشت شرمسار
وانگه ز کوفه خیل الم رو به شام کرد | نوعی که عقل گفت قیامت قیام کرد
بر حربگاه چون ره آن کاروان فتاد | شور و نشور واهمه را در گمان فتاد
هم بانگ نوحه غلغله در شش جهت فکند | هم گریه بر ملائک هفت آسمان فتاد
هرجا که بود آهویی از دشت پا کشید | هرجا که بود طایری از آشیان فتاد
شد وحشتی که شور قیامت به باد رفت | چون چشم اهل بیت بر آن کشتگان فتاد
هرچند بر تن شهدا چشم کار کرد | بر زخمهای کاری تیغ و سنان فتاد
خاموش محتشم که ازین حرف سوزناک | [illegible] شریف امام زمان فتاد
خاموش محتشم که ازین نظم گریه خیز | روی [illegible] چنانکه آتش ازو در جهان فتاد
خاموش محتشم که ازین شعر خونچکان | در دیده اشک مستمعان خون ناب شد
خاموش محتشم که ازین قصهٔ [illegible] | از سوز آه ماتمیان ماهتاب شد
خاموش محتشم که فلک بس که خون گریست | دریا هزار مرتبه گلگون حباب شد
خاموش محتشم که ز فکر غم حسین | جبریل را ز روی پیمبر حجاب شد
تا چرخ سفله بود خطایی چنین نکرد | بر هیچ آفریده جفایی چنین نکرد
تمت تمام شد کار من نظام خدا
بحر طویل من کلام | بسم الله الرحمن الرحیم | شاه فاتح
وا مصیبت که دگر از افق غم زده سر ماه محرم شده خون
در جگر عالم و آدم دو جهان دیده از این ماتم عظمی شده پر نم
همه واله شده مذبوح ازین خنجر بیداد و ستم گشته جگرها
همه مجروح از این ناوک دلدوز الم آه ندا غم بچه سان
[illegible] قطعه بر خفته اندوه و داغ الم [illegible]
شیعیان ماتمیان تعزیه داران و محبان همه [illegible]

شمع عزا شعله به جان رشک فشان نعره زنان [illegible]
جگر تشنه و دلخسته حسین ابن علی نور دل و دیدهٔ ختم رسل
منظر کل چشم و چراغ نبی آن قافله سالار یقین احمد مرسل
[illegible] شنید از این غم همه از درد دل
خویش سیه کعبه صفت از غم سما را گریه سر میکند
این واقعهٔ هایله را هست روایت که چو سر خیل شهیدان
کربلا که همه گل روی سپه گلشن امکان خلف ساقی کوثر شده
مغلوب شده از ستم بیداد مخالف سر پاکش به سر نیزه
اعدای جفا کار بدیدند چو خورشید سوی شام ز راه
عراق عرب آن قوم سیه روز تبه کار و بماندند اسیران
هزاران تعب و رنج و بلا طوق بگردن تشنه و شهزاده
حسینی نسب آن پیشرو آل عبا زین عبا را بود بری
بس راه که سرور سپاه ستم و جور و جفا خوی ملعون
دغا کرد ز دل ازلی آسایش خود و اهل حرم نیز در آن دیر نمودند

مقام و سر پاک شه دین را به تنوری که در آن دیر حرم
با تکدهٔ اهل حرم بود چو در حصن عدو بود بر افلاک عزت و شرف
جای نمودند با آسایش و خواب آن سپه دون سیه روز
سیه دل شده مشغول تماشا را آن مبارک سر تسلیم و
رضا بود در آن تخانه چو خورشید جهانتاب که از شعشعهٔ انوار
مجالش شده آن خانه مشعشع ز زمین تا به سما نور فروغ
آن سر رشک قمر رسته تنور کرده منور در و دیوار چو شمع
که ز فانوس برآید و کند نور فشان روی هوا را
پیر دیرانی بیچاره چو دید آن سر پر نور و ضیا بود ز غم
سر بگریبان تفکر که خدایا چه سر است این و چه سر است
در این پرده و در این پرده کیان اند که محرم حرم کبریا
بزرگی همه را بین و خدا بر بود از ناصیهٔ چهره جهانتاب
که ناگاه سر از جیب برآورد و نظر کرد که شد مشرق
و نور [illegible] دندان بود و سر [illegible] نور از آن [illegible]

آتش بر بن گشته شور و فروغ رخ آن زهره جبین خجل
از شمع و چراغی که تو آن دو باد نشست و استاد چنین
نور و ضیا را [illegible] دید ناگاه خروشی ز مکان بلند
شده و دریای سموات کشاکش در جوش و خروش شده
تو گوئی شده تا گلدسته گنبد خضرا و ملایک تکیه گاهی و
نوحه سرا زلزله در عرش فتاده و عوض اشک کواکب
ز فلک بارد و غلطان شده در خون شفق بسمل افلاک
زده صبح جگر چاک که ناگاه دگر تخت که گردید بر کوشه
او دوش دو صد عرش پدید آمده فریاد کنان خیل
ملایک ز پس و پیش در آن تخت که یا رب چه ز ماه و جوانی
دگران کرده هجوم و میان همچو نگین خاتم مرسل پسر او
غم بود از این ماتم و اندوه سر آن سرور ارباب وفا را
تا کهان تخت سلیمانی آن خواجه لولاک فرود آمده
از روی هوا تا بدر دیر و ملایک همه شهبال کشودند

دل و دیده بپوشید که خاتون سراپرده اسرار حریم
حرم غیب خداوند تعالی است که از عرش برین عازم [illegible]
حرم دیر و خواتین دگر نیز در این تعزیه اند همره و حوران
سراپرده فردوس برین نیز سیه پوش از این غم
همه از موی سر خویش سراپا شده و از ند غمیت که بگیرند
ز سر تعزیه شاه شهیدان و جگر گوشه خاتون قیامت
خلف خیر نسا را [illegible] انبیا چشم به بستند و ملایک همه
در سجده فتادند که شد رایت زهرا ز فلک باز نمایان
همه حوران سراپرده اسرار کشیدند [illegible] همه از اطلس
افلاک که آن زهره ازهر شده از هودج زرین
زر اندود چو خورشید سما گو زحل آن دیر و چنان
نوحه ز سر کرد دگر سر که ملایک همه از خویش برفتند و ز سوز
دل خود سوخت ز حسرت جگر ما همه دریا و کباب از
اثر ناله او گشت دو صد پاره و دل سوخته [illegible]

سر فرزند پسندیده خود دید جدا گشته از آن جسم
مبارک که بصد ناز چو جان پرورشش کرده در آغوش
بیکبار برآورد دو دست و بسر خویش زد و کرد بر جامه
جان چاک بسر ریخت همی مشت غبار خاک و سراپا شده
از موی سر خویش سیه پوش و چو جان آن سر پر نور
در آغوش گرفت و بفغان گفت که ای روح روان
پدر و مادر و جد باد فدای تو چنین ظلم کجا بود و کی شرع
توان کرد چنین جور و جفا را [illegible] گشت بیهوش ملایک
چو بدیدند کشادند ز هم شهپر و بختی افلاک ببستند
دگر محمل لیلای سراپرده غیب حرم عفت و عصمت مه
برج شرف و عزت و حرمت بصد اعزاز ببردند دگر
سوی حریم حرم عرش خدا هودج زرین فلک
محمل آن بدر دجای فلک عز و علا مادر غمناک شهید
کرب و بلا شافعه روز جزا پرده نشین حرم خلوت [illegible]

فروزنده مه انجمن حجله اطهار بتول عذرا را [illegible]
پیر دیرانی خود از قصه بهوش آمد و هر سو که نظر کرد پر و بال
ملک ریخته همچون پر پروانه بر اطراف تنور که چو فانوس
سر آن چهره آرای گلستان وفا شمع شبستان حرم
کرب و بلا بود همی دید یقینش شده کاین سر فرزند
رسول ثقلین است و جگر گوشه شاه حرمین است از
آیینی و دینی که ورا بود بری شد ز سر صدق شد آن گاه
مسلمان و قبایل که ورا بود طلب داشت
از آن واقعه یکشمه فرو خواند بایشان همه را
کرد مسلمان ز محبان شد و بیزار شد از دین خود و
گشت از آن مذهب و ملت و بتقولی شده با خیل
خود آن پیر بر آن قوم یکی [illegible] همره آهنگ بر آن شد
ز سر شوق شهادت که کند پیروی آل عبا سرخ کفن
همچو شهیدان ستم دیده گلگون کفن او نیز بگلشن لاله

صفت روز جزا از رنگ قبا را [illegible] بار الها بحق خاتم
رسل احمد مرسل [illegible] سرو سرفراز ایجاد جهان
مظهر کل بارخدایا [illegible] بسته [illegible] گشته زهرا ز غم قتل
جگر گوشه خود [illegible] شاه شهدا بارخدایا بجگر خسته
الماس حسن بارخدایا بحق چشم تر عابد بیمار و بیاران
جگر تشنه آن وادی خونخوار بحق خفته آن معرکه که ز
زهر جرم و گناهان همه تعزیه داران [illegible]
بگذر بحق ارباب ولای علی آل علی خاصه بحج
نظری کن ز سر رحمت و لطف از آن مرقد انوار ز سر باب
در فتح بروی همه تا گشت غبارش برسان جانب مشهد
بطواف حرم شاه خراسان و شفیع گنهش روز جزا
بساز [illegible] بجز [illegible] باد به کرب و بلا نور دل و
دیده غمدیده زهرا خلف حیدر صفدر در دریای نجف سبط
رسول دو سرا را [illegible] در دو جهان باز شیون و شین است
تمت [illegible] قیامت قتل حسین است تمام شد

الله محمد علی فاطمه حسن حسین

بسم الله الرحمن الرحیم

یا رب بحق سید کونین مصطفی — انشان مع معاصی آن منبع [illegible]
یا رب بشاه نجف انکه آمده — در شان او تبارک و لیس [illegible]
یا رب بحق ناله و افغان فاطمه — یا رب بسوز سینه آن نور [illegible]
یا رب بحق [illegible] یار حسن — آن نور هر دو دیده زهرا [illegible]
یا رب بحق جگر حسین — یا رب بحق خون شهیدان کربلا
یا رب بحق عابد و باقر [illegible] — یا رب بحق جعفر و موسی [illegible]
یا رب بحق شاه [illegible] — یعنی امیر و سرور سلطان [illegible]
یا رب بحق تقی و عزت [illegible] — یا رب بحق عسکری [illegible]
یا رب بحق مهدی [illegible] — مانند مصطفی و علی مجتبی
یا رب بآب چشم یتیمان [illegible] — یا رب باه و درد غریبان بی نوا
یا رب بعشق پاک [illegible] — یا رب باه و ناله عشاق [illegible]
یا رب بحق [illegible] — یا رب بحق زهر [illegible]

یارب بحق آل محمد که در ازل — و بها ز مهرشان شده جام جهان نما
دارم امید آنکه در آیندم روز — بخشی مرا بشاه شهیدان کربلا
گر روی مرحمت سوی جانی نظر کنی — روزی که میشوند مساوی بخود گدا

مخمس حضرت دوازده امام بسم الله الرحمن الرحیم علیه الصلوة و السلام

منم که پنج وجود ندیار و یاور من — بدوستی محبان بکوری دشمن
بیا و بشنو نام و نشان شان روشن — که برگزیده بخلق اند در زمین و زمن
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — محمد است که بی شک شفیع جرم من است
دگر علیست که همچو خلیل بت شکن است — دگر بتول حسین است بعد از آن حسن است
بروز حشر همین پنج تن شفیع من است — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
مرا محبت هر پنج بهتر از گنج است — کسی که پی روشان نیست رنج و محنت است
بدان که پنج چو منم کامل سخن است — تمام دینی و عقبی مرا ازین جهت است
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — کسی که منقص بنام هر پنج
شفیع جرم گناه منست هر پنج — مراد نعمت که بنهاد دل در رنج
کدام رنج بگو تا ازان بهم برنج — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
امین آیین ایمان … ز زمین — مرا در هر که کون و مکان ز …
ضیا و زینت زمین و زمان هر پنج — ملاذ و ملجاء جان و جهان هر پنج
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — هزار لعنت حق بر یزید و تخم یزید
که ناقص از چنین اند هر پلید — کسی که عاقل و دانا و صادق است و سعید
بگفته است همین پنج ذات پاک گزید — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
مرا محبت هر پنج خوشتر از جان است — مرا محبت هر پنج جان جانان است
مرا محبت هر پنج اصل ایمان است — مرا محبت هر پنج دلیل و برهان است
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — اگر هوای شاه و رسول و حیدر
بزن بخصم و آن خارجی تیغ تبر — ترا است سایه طوبی و چشمه کوثر
مرا است دیده معز … پنج گوهر — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
خدا سفید کنی نامه سیاه من است — ازین حدیث که گفتم خدا گواه من است
چو پنج تن به جهان شفیع گناه من است — بروز حشر همین پنج تن پناه من است
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — ز بس که طوطی طبعم هزار نغمه …
فتاده در خم گردون چرخ الا هو — بود که عاقبت کار من شود نیکو

١٤١

بحق مرتبه پنج فرق و گیسو — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
بحق اشهد ان لا اله الا الله — بحق ختم رسل آنکه حبیب است
بحق شاه ولایت علی ولی الله — بروز حشر ببخشی مرا ده شاه
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — کمال فخر من که ز جان غلام ایشانم
تمام دینی و عقبی بکام ایشانست — هزار بار خدا احترام ایشانست
چنین که مخلص خیر بنام ایشانست — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
بلی ز ناجی جلیل و محسن ذوالمنن — از ابتدای عدم تا به انتهای زمن
به پنج فخر بود افتخار ما هر پنج — که روز حشر همین پنج تن برسانم
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — مقلدان مخالف ز هر گناه
گرفته اند به تقلید امن دیگر — مرا بس است که شفاعت کنند …
نبی و دختر و داماد و دو گزیده — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
کسی که آل عبا را بطوع بنده بود — ولش ز نور محبت همیشه زنده بود
چو هر که شاخ حیاتم ز بیخ کنده بود — مرا شفیع تن این پنج تن …
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — ز ابتدای عدم تا انتهای وجود
چنانچه قدرت حق جل شانه — کدام چنان آمد بعالم مقصود
ز حبیب جلیل … شان … — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
گر از مطلع دولت میدمد — چو آفتاب شد از نور خویش …
قلم زبان صحایف نگار … — نوشته اند بزر بر صحیفه خورشید
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — مبین است فرین ز ملک تا ملکوت
گر منشیان ملایک بجبروت — ز بعد آنکه جهان را بود قرار و ثبوت
نوشته اند بر اوراق … — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
بنور پاک … بحق … — بسجده ملکوت …
گر آدم صفی … — قبول گشت به این پنج نام …
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — بدان کلیم که میقات جای …
بدان کلام که در طور … — به پنج نام که بر ساق عرش مسطور است
گر فوق عرش همین پنج نام … — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
شگفته دم که نخست … — شود ز موکب او گل ز غنچه …
بر آورند فغان طوطیان … — کنند ورد زبان بلبلان …

محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — اگر بر قبله ابرو ز غمزه جادو
کنند گوشه نشینان تهجد … — چنانکه فرق بود باشد میان …
من و محبت این پنج فرق و گیسو — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
چو بیدار نباشد جهان … — بناز او تو بناز … پنج …
چو باشد که بیاد تن … — بجاروب ارادت زد …
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — کسی که گرد … بعروة الوثقی
خلاص یافت ز … — لب من و سخن …
سر من و قدم … — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
گر … — خطا ز … بود بر وجود مادر …
بر آستانه این پنج تن بود … — نبی و حیدر و سبطین و دختر …
محمد است و علی فاطمه حسین و حسن — محمد ابن حسین و محمد ابن حسن
که هست ملک … — بروز مرگ که باشد لباس تن کفن
به پنج تن که همین پنج تن رسانم — محمد است و علی فاطمه حسین و حسن
تمت تمام شد — کار من انجام شد
هر که خواند و خاطر … دارم — زانکه من بنده گنه کارم

مدح در تعریف حضرت امیر المؤمنین علی علیه الصلوة

… بسم الله الرحمن الرحیم …

اعلم علوم اولین — دانای رمز آخرین
همنام رب العالمین — موسی کف یوسف جبین
مالک رقاب ما و طین — دست خدا و راستین
دروازه بلد الامین — نخل بهشت یا و سین
همراز خیر المرسلین — بلبل شاه آل طیبین
گلدسته … — … امیر المؤمنین
ماه است یا مهر سما — شمع است یا نور خدا
رخسار یا بدر الدجی — آیینه سبحان نما
قد است یا طوبی لقا — شمشاد یا نخل هدی
سرو ریاض هل اتی — گلشن طراز انما
دلدل سوار لا فتی — داماد ختم الانبیا
گلدسته … — یعنی امیر المؤمنین

اعظم امیر المومنین	حیدر امام المتقین
شاهنشه کرسی نشین	خاک درت عرش برین
قنبر و سلمان [illegible]	ساینده بر پایت جبین
شاگرد تو روح الامین	خدام بزمت حور عین
شد سلیمان حسن حسین	نام تو نقش بر نگین
گلدسته بند باغ دین	یعنی امیر المومنین
شاهنشه کون و مکان	عرشین منیش آستان
کرسی نشین لامکان	خاقان ملک جاودان
امرش قضا و آسمان	بر مهر و مه حکمش روان
قسام روزی جهان	بخشنده قیصر جهان
همچون سلیمان [illegible]	فرمان روای انس و جان
گلدسته بند باغ دین	یعنی امیر المومنین
در شان پاکش هل اتی	ابن کرده ختم رسل
شاکر و طبعش عقل کل	بخشد ز کوثر جام مل
بزنگ بویش محو گل	ساز نده نقش جزو کل
معراج او دوش رسل	[illegible]
خفتش بود در بند غل	ورد زبان جزو کل
گلدسته بند باغ دین	یعنی امیر المومنین
دانندهٔ لوح و قلم	دارندهٔ تیغ و علم
گنج سخاکان کرم	مهر عرب شاه عجم
هستیش فارغ از عدم	وصفش برا از رقم
اطلاب والاهمم	شد مولدش بیت الحرم
در هر دو عالم محترم	شاهنشه ملک قدم
گلدسته بند باغ دین	یعنی امیر المومنین
بر در رکهت شمس و قمر	در سجده هر شام و سحر
سلطان ملک بحر و بر	سبطین را آمد پدر
خاک درت نور بصر	بی عشق تو دین در خطر
همت بجنت راه بر	بغضت فرستد در سقر

در سینهٔ اهل نظر	مهرت نقش کل [illegible]
گلدسته بند باغ دین	یعنی امیر المومنین
آن راز دار لو کشف	وان محرم من لا عرف
سلطان اقلیم شرف	دُر دانه بحر نجف
در کعبه احمد بر کتف	پایت نهاد با صد شرف
ذاتت گهر کعبه صدف	سرمایهٔ لطف و لطف
جای نبی کوثر بکف	ایمان بد خواه تو تلف
گلدسته بند باغ دین	یعنی امیر المومنین
نامت خدا خواند ولی	گوید ترا احمد علی
تحقیق با حق واصلی	پیران پیر کاملی
از کل عالم افضلی	بزم هدا را مشعلی
در رزم مردان پردلی	در هر دو عالم مقبلی
حلال هر مشکلی	بر خلق شاه عادلی
گلدسته بند باغ دین	یعنی امیر المومنین

در ما بین چهل روز روزی کار کم و بیش هم رسد این آیه است

بسم الله الرحمن الرحیم

الله لطیف بعباده یرزق من یشاء

وهو القوی العزیز ۵ از برای [illegible]

هر روز این آیه یازده بار بخواند روزی فراخ گردد

بسم الله الرحمن الرحیم

ربنا لا تجعلنا فتنة للقوم الظالمین

ونجنا برحمتک من القوم الکافرین

برحمتک یا ارحم الراحمین ۵

این درود معظم [illegible]

بسم الله الرحمن الرحیم

اللهم صل علی محمد النبی الامی وعلی

آله وازواجه وذریاته واهل بیته

کما صلیت علی ابراهیم وعلی آل ابراهیم

ربنا انک حمید مجید برحمتک یا ارحم الراحمین ۵

مخمس [illegible] در تعریف حضرت امیر المومنین علی علیه السلام

بسم الله الرحمن الرحیم

عرش پر روزی ازل تین لیس ون سو نور تیرا جهلکتا ہے

سورج تاین روشن جگت مین ظاهر ظهور تیرا جهکتا ہے

نهین هیر تجه باج هور دوجا ولی خدا کا وصی نبی کا

سو دیکه جبریل قرب تیرا امکان پر اپنی ٹهٹکتا ہے

باهر ولایت کا تجه سرا لے رکها هر حق نے دو جگ مین قایم

نظام تیرا جگت مین دایم سو روز محشر تلک رہا ہے

نبی بهی تجه کون امت پر اپنی کیا هر آبی بحکم خالق

سو حکم تیرا هر ایک شی پر سما ہرا تا سمک [illegible] ہے

دنیا مین ظاهر جهات تیرا ہوا ہر اگر جهان تین روشن

سو نهین ستارے [illegible] انکهیان فلک سون ہر یک [illegible] ہے

جمن [illegible] بولان سون باس [illegible] هر بوتی [illegible] معطر

جو تیرے کیسو بهی مشک اذفر جهان مین خوشبو [illegible] ہے

جو شاه دلدل سوار کر تجه عرش سون حق نبی دیا بر [illegible] ندا

سورج یه جهان تک جهلکتا ہے تهان لگ فرنگ تیرا دمکتا ہے

کنک عدو کا کسو عدا سون نهین هر [illegible] تیری مقابل

سوون شغالان یه فوج اور پر تو شیر حق کا [illegible] رہا هے

بروز محشر کسو کون حق نے نهین دیا هے ایسا مراتب

لوای احمد مصطفی کا سو سر پر تیری لگ رہا هے

انکهیان کون اتی کمان [illegible] نگاه تجه بر [illegible] نظر

سورج [illegible] دیکهت جهلک جو تیرا فلک اور [illegible] ہے

اگر منافق [illegible] سکهے تو جهات تیری کا یو مناقب

سورج کی تا مین وه کیو [illegible] دیکهی [illegible] جیون [illegible]

فذا هو [illegible] دین احمد هے مشتاق تجه درس کا

دکها [illegible] جمال اپنا که جیو اور [illegible] سک رہا هے

مخاطب [illegible] علی [illegible] اگر چه سینه [illegible]

واقعهٔ حضرت علی اکبر علیه الصلوة والسلام گفته محرم

بسم الله الرحمن الرحیم

محرم آمد و گردید تازه نخل الم … ز چشم ماتمیان گرد گل شکوفهٔ غم

محرم است جهان پر ز نوحه و زاریست … چو لاله خون دل از چشمها جاریست

هلال نیست که از منظرهٔ ماتمیان … شکاف سینهٔ چرخ از شفق شده است عیان

شفق کجاست که از مقتل شه محزون … فتاده عکس در آینهٔ خاک گردون

کواکبی که ز سطح فلک نمایانند … بماتمش همه با دیده های گریانند

گداخته مه گردید همچو نقره سفید … شده است زرد از این ماجرا رخ خورشید

از این قضیه فلک گشته است سرگردان … نمانده است فلک را ز گریه تاب و توان

قرین غصه و آهند جن و انس و ملک … مه و ستاره و خورشید ساکنان فلک

ز دوستان همه در طوف شمع تربت او … فتاده اند چو پروانه در مصیبت او

پیمبران مقرب ستاده دور ضریح … سیاه پوش همه در عزاش همچو مسیح

چو شمع دیدهٔ هر آفریده گریانست … بسینه دل ز غمش همچو [illegible]

برای تعزیهٔ نور دیدهٔ زهرا … غبار مردمک چشم سید ابرار

شکوفهٔ چمن شهسوار بدر حنین … گل شکوفهٔ گلزار دین امام حسین

روایت است که چون سبط [illegible] … بدشت کرب و بلا ماند بیکس و تنها

برادران همه در راه او فدا گشتند … غریب هم ز وطن خاک کربلا گشتند

فتاده حضرت عباس همچو گل بر خاک … شده ز تیغ ستمکار کوفیان صد چاک

ز باد ظلم مخالف بعرصهٔ میدان … بهار گلشن عباس شد نمود خزان

ز یکطرف تن چون ماه قاسم مجروح … شده چو ماه [illegible] بلا شناور خون

ز یکطرف شده حلق علی اصغر چاک … طپان چو بسمل خونین جگر بصفحهٔ خاک

یکی فتاده و گردید خورده [illegible] … ز ضرب سم ستوران ز فرق تا پا ریش

یکی چو پرتو خورشید او فتاده بخاک … یکی برنگ گل [illegible] طپان بدشت هلاک

بخیمه اهل حرمش ز تشنگی بیتاب … نشسته با دل خون و دیدهٔ پر آب

فتاده حضرت زین العباد با دل زار … ببستر الم از درد تشنگی بیمار

برای قاسم مظلوم مادرش گریان … نهاده قامت او را ز مهر در دامان

ز یکطرف ام کلثوم و زینب دلخون … فتاده دور شهیدان خویش [illegible]

[illegible] در پیش … ز همدمان و عزیزان بفراق دور از خویش

که بود او چو ز اولاد سید الشهدا … گل ریاض جگر گوشهٔ رسول خدا

اراده کرد که خود سوی کارزار رود … بجنگ لشکر اعدای نابکار رود

سلاح کرد طلب با دو دیدهٔ خونین … ز اهلبیت جگر گوشهٔ امام مبین

چو دید حالت آن شاه را علی اکبر … خطاب کرد بسوی پدر بدیدهٔ تر

بگریه گفت که ای اهلبیت را تسکین … خدا برو بکجا میروی بدین آئین

مرخصم بکن ای نور دیدهٔ زهرا … که جان خویش فدایت کنم در ره دین

اهلبیت شنیدند از علی اکبر … که بهر دین قضا گشته عزم [illegible]

تمام با دل پر خون و دیدهٔ گریان … روان شدند بر شاهزاده با افغان

یکی بناله و زاری گرفت دامانش … یکی کشید در آغوش همچو جان [illegible]

سکینه از طرفی دامنش گرفت بدست … با آه و ناله و زاری بروی خاک نشست

خصوص زینب و کلثوم فاطمه دلریش … که بودشان ز همه بیشتر غم و تشویش

ز گریه دامنش از کف رها نمیکردند … چو جان ز خویشتن او جدا نمیکردند

چو اینه مشاهده کردند از آن امام کبار … خطاب کرد سوی اهلبیت با دل زار

بگریه گفت که ای بیکسان وادی غم … غریق لجهٔ اندوه مبتلای ستم

که از حدیث رسول خدا خبردارم … ز نور دیدهٔ من دست بر ندارید هم

که اشتیاق قدومش [illegible] … گل نظارهٔ رضوان و حور [illegible]

چو این مکالمه کردند گوش اهل حرم … جدا شدند ز شهزاده با هزار الم

چو شد وداع ز اهل حرم چو شیر [illegible] … برای جهاد بمیدان کین نهاد قدم

روایت است که آن شاهزادهٔ [illegible] … نهال نورس باغ دل امام حسین

میان عترت اطهار سید الشهدا … شبیه بود چو بسیار با رسول خدا

کسی که شوق نظارهٔ رخ پیمبر داشت … گل نظارهٔ رخسار آن [illegible] داشت

چو بود شهره میان عرب بحسن و جمال … گذشته بود ز عمر شریف هیجده سال

طلوع کرد چو مهر منیر شیر خدا … برنگ تو خورشید تا فلک اعلا

[illegible] … زمین ز مقدم [illegible] چو صحن گلشن

چنان چو گشت بمیدان رزم با جولان … کشید نعره میان دو صف چو شیر ژیان

خطاب کرد بقوم لعین [illegible] … که ای ستمگر [illegible] بدین آئین

کجا رواست که اهل حرم پیغمبر … نشسته با دل محزون و زار تشنه جگر

برای قطرهٔ آبی چو شمع گریانند … ز آتش دل خود همچو سپند بریانند

چو این مکالمه از شاهزاده بشنیدند … بخویشتن ز ره کین چو شعله پیچیدند

ز هر طرف سپه ظلم همچو باد سموم … روان شدند بر شاهزادهٔ مظلوم

چو شاهزاده چنان دید با [illegible] … که آمدند ز هر سو بر آن گروه ستم

برنگ برق بمیدان کین سمند انگیخت … بروی لشکر کفار دست تیغ آویخت

بهر طرف که رخ آورد آن [illegible] … صف سپاه عدو را ز هم [illegible] درید

برنگ شیر که هر سو نماید عزم شکار … فکند از صف اعدا قیامت بسیار

روایت است صد و بیست ناکس بیدین … نگون شدند بروی زمین ز خانهٔ زین

گریختند ز پیش آن گروه بی‌ایمان … چو سگ ز معرکهٔ شیر بیشهٔ یزدان

نهان ز دیدهٔ آن شاهزاده گردیدند … بپیش خالق مخلوق خوار گردیدند

چو روز گشت هوا از حرارت خورشید … زبان ز حدت گرما بکام جان چسپید

ز تاب تشنه لبی شاهزاده زود چنان … ز اشتیاق پدر گشت سوی خیمه روان

رسید چونکه به پدر تشنه کام در طلب آب … فغان کشید که لب تشنه ام [illegible] دریاب

چو دید سرور لب تشنه حالت او را … ببر کشید چو جان [illegible] او را

بگریه گفت که ای نور دیدهٔ [illegible] … غریب و بیکس و مظلوم تشنه کام حسین

نهال نورس بستان زندگانی من … گل شکفتهٔ گلزار جاودانی من

[illegible] که چنین دیدهٔ تو خونبار است … مرا و جد ترا دیدن تو دشوار است

غمین مباش تو ای نور دیده جان پدر … ز دست ساقی کوثر [illegible]

روایت است که سبط رسول [illegible] … گذاشت در دهنش خاتم سلیمانی

بمکید چونکه ز لب آن خاتم رسالت … فرو نشاند ز دل آتش حرارت

بیک مکیدن آن [illegible] … دل از حرارت لب تشنگی [illegible]

پس آن [illegible] برنگ شیر ژیان … نمود باز گذر رو بعرصهٔ میدان

کشید چون اسد الله تیغ کین ز غلاف … چو آفتاب جهان غوطه زد بموج مصاف

محیط معرکهٔ کین [illegible] … برنگ مهر بموج بلا شناور شد

ز هیچ سو [illegible] … سفینه وار بگرداب کارزار افتاد

بهر طرف که چو شیر از غضب [illegible] … تمام جبهه صف [illegible]

بهر که تیغ زد آن شهسوار [illegible] … [illegible]

فکنده شصت نفر [illegible] … در آن مصاف جگر گوشهٔ [illegible]

سپاه لشکر کین [illegible] … ز چار سو [illegible]

منافقی ز سپاه یزید ناکس شوم رسید و ضربت تیغ به فرق آن مظلوم
سر مبارک او چون شکافت از تیغ جفا ولی چو شیر ز میدان نکرد روی [illegible]
چو غنچه از اثر تیغ کین بخود پیچید برنگ لاله بیال حمیده خود چسبید
ز باد ظلم چنان غنچه گلش افسرد که از اضطراب کمیتش بسوی خیام برد
ز بحر کینه بگرداب کوفیان افتاد قضا سفینه او را به باد طوفان داد
ادا نکرده مخالف به زخم [illegible] رسید بر تن سیمین او ز تیغ ستم
کشید نعره که از آسمان گذشت [illegible] صدای نعره او شاه تشنه کام شنید
برنگ برق بمیدان کینه روی نهاد چو ابر گریه کنان ذوالجناح جولان داد
کشید تیغ دو سر آن شهنشه اکبر صف سپاه عدو را شکافت [illegible]
رسید بر سر فرزند ظلم دیده خویش شهید ضربت اعدا بخون طپیده خویش
فتاده دید بگرد رخ سفینه او بزیر ابر جفا ماه پیکر سینه او
نهال قامتش از تشنگی [illegible] شده بود بهار گلشن عمرش ز غم خزان شده بود
گرفت آن تن پر زخم چون دل ریش خاک بسوی خیمه روان شد بدیده نمناک
رسید چون بسراپرده آن امام مبین گذاشت نعش لطیفش چو گل بروی زمین

نهاده رخ برخش [illegible] که از قران مه و آفتاب گشت عیان
سحاب شد بره [illegible] گریه غم که چشم روشن خورشید [illegible]
چو اهل بیت مشاهده کردند رسول شدند جمع ببالین آن تن مقتول
ز غم تمام گریبان جامه چاک زدند ز غصه معجر خود را بروی خاک زدند
بگرد عارض چون ماه [illegible] برنگ هاله خورشید حلقه ماتم
ز سوز آتش آن غم [illegible] رسید شعله آن سوز [illegible]
یکی سپید و گرفتش چو دل بخود [illegible] یکی فتاد در و ماه پیکر [illegible]
یکی سترد غبار از رخ مبارک او یکی ز مهر نهاد او نهاد بر تارک او
یکی چو سایه به پایش فتاد از غم و درد یکی نشسته غبار الم بسر میکرد
یکی بروی زمین همچو اشک [illegible] یکی ستاره و سیماب وار میلرزید
یکی ز گریه به پایش فتاد [illegible] یکی ستاره [illegible]
روایتست که زینب بصد امید ز رو بخیمه چنان شد چو غنچه [illegible]
ز هول قصه زخمش چو مو شنید ز اضطراب تن [illegible]
روان بصورت دیوانگان [illegible] چو رعد گریه کنان [illegible]

رسید چون بسر نعش آن شهید جفا [illegible]
ربود آن تن مجروح را ز روی زمین خطاب کرد بآن تن [illegible]
بگریه گفت که جانم فدای [illegible] چرا شکفته ز تن گلشن [illegible]
ز آب تیغ اگر گلشن تو سیراب است بمن بگو که چرا نرگس تو در خواب است
بهار گلشن تو امروز از چه پژمرده چرا چو لاله رخت داغدار [illegible]
نهال سرو قدت از شکوفه [illegible] چرا بریده شد از ظلم تیغ [illegible]
چرا سفینه عمر تو [illegible] افتاد ز خار موجه طوفان ظلم [illegible]
چرا اساس حیات تو [illegible] بجز ظلم چرا از وقت [illegible]
کجاست جده غمخوار و مادر زهرا که بیند [illegible]
کجاست احمد مختار و حیدر کرار کجا حسن که ببیند ترا [illegible]
ز ماتم تو گریبان جامه چاک زنند ز درد داغ تو عمامه ها بخاک زنند
چنین خطاب [illegible] ز غصه عارض خود را بخاک [illegible]
گهی ز طپانچه جانسوز چهره [illegible] گهی ز چشم [illegible] مصیبتش [illegible]
گهی نشسته [illegible] گهی [illegible]

گهی ز درد گریبان جامه چاک زدی گهی ز دود مصیبت [illegible]
گهی گرفته ز خونش بچهره [illegible] گهی ز سوز جگر [illegible]
دلش چو اخگر سوزنده در [illegible] برنگ شعله فانوس در [illegible]
چو این مشاهده بنمود سید الشهدا گرفت بازوی غمخوار [illegible]
بسوی خیمه روان برد با هزار تعب شدند نوحه سرا اهل بیت با زینب
مهیمنا بحق [illegible] عربی باه و درد شهیدان [illegible]
بآبروی جگر تشنگان شط فرات بحق شمع فروزنده [illegible]
بسوز سینه اهل حریم پیغمبر به بیقراری لب تشنگان خسته جگر
که چشم لطف بدین بنده [illegible] ز عین رحمت [illegible]
اگرچه مجرم و شرمنده حسین توام باعتقاد خودم بنده حسین توام
مرا ببخش ز گرداب غم نجاتم ده بکربلای [illegible] تشنه لب براتم ده

تمام شده

واقعه گفته مقبل در آب شهید شدن حضرت
امام حسین علیه الصلوة والسلام و ظلم کردن
کوفیان لعین با اهل بیت عصمت و طهارت

بسم الله الرحمن الرحیم

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

[illegible]

بگفت گشت روان سوی قتل شاه [illegible] | خطاب کرد بر دونیان کافر کیش
که از یزید اگر سلطنت طمع دارید | سر حسین علی را بزود می آرید
چو سیل لشکر دونیان بی ایمان | روان شدند بمیدان آن فلک جولان
اسیر قوم جفا تیغ از نیام کشید | بشور لشکر کفار غلغله در گردید
هزار دیده ز انجم گشاده بود فلک | پی نظاره حرب امام جن و ملک
روایت است که سلطان عابدین [illegible] | فکنده بود لب تشنگان ز خانه زین
سپاه اهل ستم را ز تیغ [illegible] | ز تاب تشنه لبی جانب فرات شتافت
شدند منهزم آن قوم از صف هیجا | که خیمه زد بمیدان سید الشهدا
برنگ ماه ز قلب سپاه بیرون تاخت | ز گرد لشکر کین اسپ بر فرات انداخت
اراده کرد که آبی ز کف نیاشامد | که تشنه کامی اهل حرم بیاد آمد
نخورد آب جگر گوشهٔ رسول خدا | بیاد تشنگی ساکنان پرده سرا
بآن خیال که قدری از آب برد | برای تشنه لبان حرم خویش آید
یکی ز اهل ستم گفت کای امام امم | روانه شد سپه کین بخیمهای حرم
چو این شنید سمند از فرات [illegible] | بروی لشکر کین دست ذو الفقار [illegible]

[illegible]

بمن که [illegible] دور تو در [illegible]	زراه بندی نوازی [illegible] ظلیم
واقعه هشتم گفته مقبل در باب	گرفتار شدن حضرت
امام زین العابدین علیه السلام	بدست کوفیان بد انجام
در رسیدن بر نعش مطهر	پدر بزرگوار و تعدی کردن
ابن سعد لعین مؤید و باقی	کوفیان در ضرب و غیره
عیان شد از غم لب تشنگان کرب و بلا	ز سطح چرخ [illegible]
سمند ناله درین ره [illegible]	ز بس که گرد تکاپوی نوحه نعل افکند
[illegible] فلک [illegible]	که از رنگ سرخ بروی شفق [illegible]
چرا [illegible] شفق [illegible] سپهر [illegible]	که [illegible] غم میکشد چنین [illegible]
شفق که هست که خورشید [illegible]	زده است [illegible] کربلا [illegible]
یگانه گوهر دریای عصمت [illegible]	[illegible] خورشید کربلا منسوب
شه سریر شهادت [illegible]	شهید معرکه کربلا امام حسین
روایت است که چون سبط مصطفی [illegible]	[illegible] کربلا حسین شهید
بجور اهل جفا و ستم [illegible]	[illegible] اهل [illegible] عقده [illegible]

٤

که بر جنازه عریان نشسته با مادر	گرفته بر کف خود گیسوان [illegible]
رسید جان شریف حسین [illegible]	کشیده مادر خود را [illegible]
بروی پاک خود [illegible] می مالید	زتاب تشنگی [illegible]
[illegible] آفتاب [illegible]	[illegible] تشنگی [illegible] آب [illegible]
بهر طرف که نظر [illegible] سکینه گشاد	نگاه او بسوی زین عابدین افتاد
دو دست او [illegible]	[illegible] کوفیان [illegible]
ز دست [illegible] ستم پاره پاره [illegible]	فتاده دید بروی زمین [illegible]
[illegible] جگر گوشه رسول خدا	پیاده بود [illegible]
تن مبارکش از آفتاب تفسیده	زبان بکام [illegible]
باین طریق چو فرزند را مشاهده کرد	فغان و آه برآورد [illegible]
بنالها گفت که ای نور دیده مادر	یتیم [illegible]
[illegible] بسوی خواهرت سکینه نگر	[illegible]
جو این شنید [illegible]	زبان بمعذرت مادر سکینه [illegible]
خطاب کرد که ای [illegible]	[illegible]

٥

بغیر آبله پا [illegible]	تمام عضو من امروز [illegible]
گلوی خشک من از تاب تشنگی خسته	ولی چه چاره کنم [illegible]
بغیر اشک [illegible] آب در نظر دارم	گمان آب که [illegible]
جو این شاه جگر تشنگان سکینه شنید	زتاب تشنگی از خویش [illegible]
[illegible] آه و زاری [illegible]	[illegible]
خطاب کرد بمروانیان باه و فغان	بگریه گفت که ای کوفیان [illegible]
کسی که جد کبارش محمد عربی است	[illegible]
اگر بنزد شما خوار و ناقبول منست	ولی برتبه جگر گوشه رسول منست
مرا پدر که ز تیغ ستم شهید شده است	[illegible]
ز ظلم [illegible] اسیر شماست	برادرم [illegible]
دگر نماند کسی ز اهل بیت عصمت ما	[illegible]
من غریب نه تنها یتیم و بی پدرم	[illegible]
روا بود که ازین ظلم بی پدر باشم	ز خویش [illegible]
بجز سرشک [illegible]	بغیر گریه ام [illegible]

[illegible]

[illegible]

یکی زان کسان گشتگی بزیر آمد　　روان بود تا آن شاه [illegible]
سلام کرد بشه بوده از تعظیم　　برش [illegible]
زبان بمنقبت آن شه یگانه گشاد　　تن شریف بخون گشته [illegible]
بصد شتاب بدان دشت شاه [illegible]　　نظاره کرد بسوی [illegible]
فتاده دید تن سرور شهیدان را　　چو گان لعل ز خون گشته بود میدان را
فتاده بود سر کرده خاک [illegible]　　ز تیغ ظلم شده چاک چاک پیکر او
تنی که خاک [illegible]　　[illegible]
[illegible]　　[illegible]
[illegible]　　[illegible]
بدید از گل [illegible] پیکان　　[illegible]
[illegible]　　بخون کشیده ز آتش [illegible]
چو این نظاره نمود آن [illegible]　　فتاد با تن خون [illegible]
کشید آن بدن پاره پاره در آغوش　　طپید مرغ دلش [illegible]
پس از منقبت بسیار [illegible]　　ز دیده اشک روان کرد [illegible]

٥١

حزین ز نعش شه شهید گردید　　ز نور دیده خود نا امید گردید
لباس کهنه از اهل بیت کرد طلب　　سوال کرد ز تفتیش حال او زینب
جواب گفت که ای نور دیده زهرا　　سرور سینه ام الائمه النجبا
نگفته است که خبر داده است پیغمبر　　[illegible]
کنون بوعده خود بایدم وفا کردن　　[illegible] سر فدا کردن
چو سبز بکرم از ظلم کین جدا کردد　　[illegible] جفا کردد
با فکنند تن پاره پاره ام بزمین　　کنند دامن خنجر [illegible] گلچین
مرا لباس برین کشتگان قیاس کنند　　طمع ز [illegible] در لباس کنند
چو بیکسانه برون جامه تنها [illegible]　　[illegible]
ازین لباس [illegible]　　که چون لباس برآرند [illegible]
[illegible] ظلم [illegible]　　[illegible]
طلب نمود [illegible] جامه [illegible]　　دگر لباس شهادت فکنده در گردن
[illegible]　　گرفت [illegible] ز آه اهل بیت
[illegible] سرور لب تشنگان برون آمد　　شکست [illegible]

١

٢٠٥

[illegible]

ره بیکسی ... [illegible]	ازان ... که امروز ... [illegible]
نوشتن آمدم ... [illegible]	که از حرارت ... مرغ ... [illegible]
چه این ... [illegible]	... کرم ... آن ... [illegible]
جواب داد که ای ... آسمان جلال	بود سزای تو امروز آب ... [illegible]
چنین ... [illegible]	که ... آب ... مصطفی ... [illegible]
امام گفت که ای ... [illegible]	مکرر آب ... [illegible]
جواب داد که حضرت محمد ... [illegible]	که نام ... خوشش ... [illegible]
تفوق است به پیغمبران ... [illegible]	کلام حضرت باریست ... [illegible]
ترا پدر بود آن شاه کشور ... [illegible]	که آمده است بنام وی از فلک ... [illegible]
برتبه حضرت خیر الله ... [illegible]	کشیده حضرت جبریل ... [illegible]
برادرت حسن مجتبی ... [illegible]	جلال قدر تو ... [illegible]
بمنزلت ... [illegible]	سر تو در عوض ... [illegible]
چو هست ... [illegible]	باین سبب ... [illegible]
بروز کار چو فرمان ... [illegible]	ازان ز کشتن تو دست ... [illegible]